ابن سینا و تدبیر منزل

تألیف

فیلسوف شیخ الرئیس ابوعلی سینا

ترجمه و نگارش :

محمد نجمی زنجانی

ابن سینا و تدبیر منزل

تألیف

فیلسوف شیخ الرئیس ابوعلی سینا

ترجمه و نگارش :

محمد نجمی زنجانی

ابن سینا و تدبیر منزل



ترجمه و نگارش : محمد نجمی زنجانی

قسمت اول :

ترجمه و تحشیه رسالهٔ تدبیر منزل

(تدابیر المنازل او السیاسات الاهلیه)

تالیف فیلسوف بزرگ شیخ الرئیس ابوعلی سینا

قسمت دوم :

ترجمه قسمتی از کتاب شفا مربوط بزندگی

زناشوئی و بحث در اطراف آن

از نشریات مجمع ناشر کتاب

شماره ۶

جایگاه فروش کتابفروشی ابن سینا

تهران بسال ۱۳۱۹ خورشیدی

چاپخانه ایران

نشریات « مجمع ناشر کتاب »

آنچه تاکنون چاپ شده

شماره	نام کتاب	تألیف	ترجمه
۱	زندگانی ناپلئون ۲ جلد	آقای کاظم عمادی	—
۲	جنگ آینده	ح . ج . ولز	آقای ر. نامور
۳	هدف زندگی ۲ جلد	دکتر بوریس ساخالوف	» »
٤	زندگانی نادرشاه پسر شمشیر	آقای نورالله لارودی	—
۵	رادیو بزبان ساده	آقای مهندس رضا	—
٦	ابن سینا و تدبیر منزل	شیخ الرئیس ابوعلی سینا	آقای نجمی زنجانی

آنچه زیر چاپ است

شماره	نام کتاب	تألیف	ترجمه
۷	زبدهٔ دیوان حافظ چاپ دوم	جناب آقای فروغی	—
۸	فرهنگ شاهنامه	آقای دکتر رضازاده شفق	—
۹	کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او	آقای رشید یاسمی	—
۱۰	زندگی ناپلئون چاپ دوم با تجدید نظر کلی	آقای کاظم عمادی	—

جایگاه فروش : کتابفروشی ابن سینا

نابغه ادب یا « شاعر عصر ماشین » شیرین ترین کتاب ادبی و انتقادی با مزایای چاپی بزودی نشر میشود .

فهرست مندرجات

قسمت نخست :

قسمت دوم :

عنوان	صفحه

مقدمه مترجم

بسم الله الرحمن الرحیم

صلاح و سعادت خانواده ها بسته بلیاقت و صلاحیت علمی و عملی سران ومدیران آنها است واین صلاحیت وشایستگی مرهون آشنائی باصول وقواعد تدبیر منزل است.

مادامیکه رئیس خانواده چنانکه شاید و باید وظایف سنگین و تکالیف پر مسئولیت خود را در بارهٔ حسن ادارهٔ خانه وکسان آن ندانسته دود آتش بدبختی که بدل وروان افراد عائله افتاده از خانواده‌ایکه درتحت سیاست و تدبیر او اداره میشود بهوا متصاعد میگردد و آزار و زیان آن باطرافیان و محیط چنین خانواده هم میرسد و آنان هم از بدبختی اینان بهره و نصیبی میبرند اگر آتششان بآنها سرایت نکند سوز و گدازشان آنها را دردناك و متألم میسازد.

چگونگی وکم وزیادی آتشی که بحیثیت وآسایش چنین خانواده افتاده وناله وفغان آتش گرفتگان آنرا بلندمینماید بسته بچگونگی وکم وزیادی نادانی و گمراهی است که در محیط چنین خانواده آتش را افروخته و بآن دامن میزنند. کسانیکه درخانه‌ای زندگانی مینمایند خواه این خانه کاخ بلند وزیبا و ساکنین آن ثروتمند باشند وخواه کلبهٔ محقری بوده صاحبانش بی بضاعت باشند چون همگی انسانند زندگی وسیع و احتیاجات فراوانی از نواحی مختلفهٔ حیات علمی، دینی، اخلاقی، اجتماعی، حقوقی، اقتصادی و غیره دارند باید این منافع و مصالح زندگیشان تأمین گردد تا صبح سعادت حقیقی و همیشگی از افق خانه شان طلوع کرده تاریکی روزگارشان را مبدّل بروشنائی بنماید.

بزرگ و مدیر خانواده باید براه تأمین این مصالح آشنا باشد ودر این راه سیر نماید تا شاهد مقصود را در آغوش گیرد. آری برای تأمین سعادت خانواده نخست شناختن راه نیکبختی و سپس پیمودن آن لازم و ضرور است.

آری این علم و عمل دو عنصری هستندکه خیر و صلاح بشر از آنها تشکیل و ترکیب میبابد.

اشخاصیکه میخواهند صلاح و سعادت درخانوادهٔ آنها وجود داشته باشد بدون وجود این دو عنصر نجات بخش نمی توانند بآرزو و مطلوب خود برسند.

علم تدبیرمنزل علمی است که از عنصر نخستین (علم بمصالح حیاتی بشر) آنچه مربوط بمصالح محیط خانواده است گرفته دستوراتی برای خوشبختی عائلهٔ سعادت دوست میدهد.

این دانش در نظر دانشمندان قدیم و جدید اهمیت بسزا دارد و بعضی از آنان کتابهای مستقل دراین باب نوشته اند.

چندسال پیش اداره مجلهٔ المرشد که در عراق عرب منتشر میشد کتاب کوچکی بنام تدبیر منزل و یا سیاست خانوادگی تألیف فیلسوف نامی ایرانی (ابوعلی ابن سینا) چاپ و بمشترکین خود هدیه نمود.

البته معلوم است که این هدیه درنظر آشنایان بمقام علمی این دانشمند برومند خاصه ایرانیان گرانبها و سرورآور بود.

این کتاب گرچه از حیث حجم کوچك ولی از حیث معنی بزرگ میباشد باصول و قواعد مهمی ازعلم تدبیرمنزل محتوی است مقتضی دانستم آنرا بزبان فارسی ترجمه نمایم تا ازهم‌وطنانم کسانیکه زبان عربی را نمیدانند از استفاده از مطالب سودمند آن بی بهره و محروم نمانند.

در ترجمه علاوه از دقت وتوجه بنکات بیانات مؤلف حتی‌الامکان کوشیدم خصوصیات تعبیرش راهم حفظ کنم تا سخنانش برنگ اصلی خود بنظر خوانندگان برسد و نکات و مطالبی هم در حین ترجمه برای مزید فائده کتاب بعنوان حواشی افزودم .

ازخدا خواستارم که این ترجمه را وسیلهٔ خیر وصلاح خانوادها سازد.

۱۸/۱۱/۲۰ محمد نجمی زنجانی

امتیاز انسان

خداوند قادر متعال خصایصی از نعمتهای خود را به بنی‌نوع انسان اختصاص داده و بسبب آنها مقام آدمی را در میان کائنات از بسیاری از مخلوقاتش برتر و بالاتر نموده است.

دراثر این امتیاز و برتری وجود بشر زیباترین مخلوق شده وطبیعتش کاملترین طبایع گشته و ترکیبش معتدلترین ترکیب شده است.

زندگی آدمی بسبب این مزایا بهترین و پر نعمت ترین زندگانی شده وکوشش وسعیش درصحنهٔ زندگی برطبق عقل و بصیرت که مایهٔ نیرومندی و توانائی است صورت گرفته و با آداب حسنه و اخلاق کریمه و ملکات فاضله که موجب جمال و زیبائی و اسباب زیب و زینت آدمی است موافق ومنطبق گردیده است.

خدا بانسان قوهٔ تمییز داده بسبب آن فرق بین خیر وشر و تفاوت بین رشد وگمراهی را برای او معلوم و روشن نموده است ونیز بسبب همین قوه فضل صانع را بر مصنوع ومالك را بر مملوك و زمامدارسیاست را بر کسانیکه در تحت سیاست و تدبیر وی واقعند فهمانده است.

انسان بوسیلهٔ این قوه مجهز و متمکن شده است باینکه آنچه را که بین خالق و مخلوق میباشد بشناسد و آفریدگار و صانع قدیم را برای عالم اثبات بکند (۱)

---

(۱) باید خوب متوجه شد بنظر دقیق مؤلف که برای صلاح وسعادت خانواده‌ها چه پایه واساس استوار وپایداری قرار میدهد و از چه نقطه شروع میکند. برای اینکه خانواده هائیکه افراد بشر تشکیل میدهند خوب وصالح بوده هم صلاح و سعادت افرادیرا که درآن زندگانی میکنند تأمین بنماید و هم صلاح ونیکبختی جامعه‌ایرا که ازاجتماع وانضمام این خانواده‌ها تشکیل میبابد تأمین

تفاوت بین افراد بشر

خداوند پس از آنکه بآدمیان این مزایا و فضایل را عطا فرموده بفضل و رأفت خود نعمت دیگری نیز بآنان داده است و آن عبارت از این

ماندهٔ پاورقی ازصفحهٔ پیش

بکند باید بشر بمقام وجهت امتیاز خود درمیان کائنات کاملا آشنا گردد تابتواند طرززندگی ووسائل زندگانی خودرا برطبق حیثیت وشرافت انسانیت ومتناسب باخصائص وقواء روحی وجسمی خود قراربدهد وگرنه خسارت وزیان زیادی بخود متوجه نموده هرچه از مقام بلند وارجمند خود در عالم خلقت بیگانه و غافل ودور وبر کنار باشدآن اندازه ازفضائل ونظام وجمال انسانیت و مزایا و حیثیت وشرافت بشریت دور ومحروم شده بالاخره بهمان نسبت ازنیکبختی و آسایش و آرامش خاطر محروم و بی‌نصیب خواهد شد . اینکه میبینیم در بعضی خانواده ها صلاح وسعادت وفضیلت نیست جهتش همین است که اساس تدبیرزندگی آن خانوادهها روی اساس درست وبرطبق قواعد واصول صحیح علم تدبیرمنزل که شعبهٔ مهمی ازحکمت عملی‌است نیست وجهت نبودن اساس درست واصول‌صحیح درزندگی این‌خانوادهها اینست که مدیران‌این‌خانوادهها ندانسته اند و یا نخواسته اند که زندگی خود را متناسب با مقام انسانیت و خصائص ومزایای بشریت بنمایند تا صلاح وفلاح ونجات وسعادت خانوادههای خود را تأمین کنند وبصلاح و سعادت جامعهٔ انسانی هم کمك شایان بنمایند و برای توجه وعمل باین اصل‌شریف بهترین وسیله راه خداشناسی کامل ومعرفت نعمتها وحکمت وتدبیر او است تا مشی و رفتار انسان برطبق حکمت و نظام خلقت باشد .

پس از توجه باین مطالب و نکات اهمیت و متانت سخن مؤلف کاملا معلوم میگردد .   (مترجم)

است همانطورکه مردم را ازحیث املاك و منازل و مراتب متفاوت قرار داده است ازحیث عقول وآراء نیزآنان را متفاوت آفریده است .

برابری‌وتساوی احوال ونزدیکی‌اندازه‌های افراد بشر منجربفسادشان گشته بالاخره سبب فنا واضمحلال وانقراضشان میگردد .

خردمندان میدانندکه اگرهمهٔ مردم پادشاه وشهریار بشوند همگی ازبین میروند واگر همه‌شان رنجبر وکارگر و تابع ورعیت بشوند پادشاه و سلطانی دربین نباشد جملگی فانی وهلاك میشوند همچنانکه اگر همگی در توانگری و ثروت مساوی و برابر با یکدیگر بشوند کسی برای‌کسی‌کار نمیکند وعطا ومعاونت دوست ازدوست منقطع میگردد واگر همگی فقیر ومحتاج باشند از فقر وفلاکت وبیچارگی جان میسپارند پس تفاوت احوال واختلاف اقدار سبب بقاء زندگی آدمیزادگان میباشد .

مرد بیخرد و بی‌ادبی‌که بکوچکترین سببی بهره ونصیب خود را از دنیا بدست میآورد چون درحال خردمند محروم ازمال ودرکدورتهای مرد با بصیرت که در تحولات و تطورات روزگار بحزم و بینائی قدم برمیدارد تأمل میکندگمان و بلکه یقین میکند باینکه مالی‌که او بدست آورده است ازعقل وخردکه فاقد آنست بیشتر مورد اعتبار است وصاحب ادب وقتی‌که حال مالدار وثروتمند نادان را تحت مطالعه و نظر قرارمیدهد بطور یقین خود را برتر وبالاتر ازاو میداند دست‌ورز وصنعتگری‌که از صنعت و دست ورزی خود باندازهٔ ضرورت وسدّ رمق عاید ودرآمدی بدست میآورد وضع وحال پادشاه ودولتمند بزرگ را آرزو نمیکند وبحال آنها غبطه نمیخورد .

اختلاف احوال وتفاوت اقدار همه‌کس‌را بعالم خود قانع نموده‌است

همهٔ اینها ازدلائل حکمت وتدبیر وشواهد لطف رحمت و رأفت آفریدگار جهان است(۱)

(۱) اختلاف احوال و اقدار افراد بشر اجمالا معلوم و مسلم است که دارای حکمت ومصلحت است ولکن حکم ومصالح آن مربوط باسرارقضا وقدربوده ومسئلهٔ قضا وقدرهم یکی از مشکلترین مسائل علم وحکمت است بطوریکه حتی عقول وافکار فلاسفه هم کاملا بفهم وادراك اسرارآن رسا نیست وهریك ازآنها در اثرکاوش وکوشش فراوان آنچه راکه فهمیده گفته است وآنقدر که فهمیده‌اند بآسانی برای آنها دست نداده بلکه در نتیجهٔ بحث و جستجو و تفکر زیادی حاصل شده است پس آنچه این فیلسوف بزرگ اینجا درحکمت ومصلحت اختلاف احوال و اقدار افراد بشر گفته است گرچه واضح وآشکار بوده غیر قابل تردید است ولی ممکن است (چنانکه زیاد دیده شده است) برخی بدون توجه بغموض مسئله و بدون تأمل در سخن گوینده فوری و بی تأمل باعتراض بپردازند . این قبیل اشخاص باید بنکات زیر که رعایت آن همیشه لازم است متوجه و متذکر باشند اولا بطور کلی دربرابر حقایق علم وحکمت انسان باید خیلی دقیق و عمیق بوده باکمال تدقیق وتحقیق قدم بر داشته پس از دقت و بازرسی شایان اظهار رأی و عقیده بنماید خواه این عقیده مثبت باشد وخواه منفی زیرا تصور ویاتکذیب بلاتصور وبدون تحقیق هر دو بیمورد است این اصل و قاعده مخصوصاً باید درمورد مسائل مشکل و غامض بیشترمورد توجه‌ومراعات گردد وثانیاً باید متوجه بشوند باینکه فلاسفه هم مانند دیگران بشرند وآنچه راکه در مسائل غامضه علم وحکمت گفته‌اند باندازهٔ فهم خود سخن رانده‌اند اگر کسی فرضاً هم ازروی تحقیق بعضی از سخن آنها را رد بکند و یا اعتراض بنماید این رد واعتراض باصل مسئله متوجه نمیشود پس ازتوجه باین نکات مهم البته کسانیکه دراولین وهله سخن این فیلسوف دربیان اختلاف احوال واقدار افراد بشربنظرشان تمام نمی‌آید متوجه میباشند باینکه مسئله مسئلهٔ مشکلی است و این فیلسوف هم فهم خود را گفته است دیگرمانند بعضیها که معنی قضاوقدر وسخنان دین و علما را در اینموضوع درست نفهمیده‌اند و زبان باعتراض جاهلانه میکشانند رفتار نکنند واین ظلم را برخویشتن روا ندانند . (مترجم)

حسن تدبیر برای همه کس لازم است

درتدبیر امور وحسن سیاست سزاوارترین مردم بتفکر پادشاهان و شهریاراندکه خدا آنان را زمامدار امور بندگان خود نموده و برای تنظیم بلاد دارای تسلط وقدرت کرده است .

بعد از طبقهٔ پادشاهان و شهریاران کسان دیگر از سیاستمداران و فرمانداران که قیادت امم وتدبیر شهرها بعهدهٔ آنان گذارده شده است بحسن تدبیر وسیاست سزاوارترند هریك ازاینان که مقامش بمقام سلطنت نزدیکتر است ازدیگران که دارای آن مقام ومنزلت نیستند باین کار وکردار سزاوارتر است همینطور بترتیب این اولویت در میان آنها برحسب اختلاف درجات و مراتب محفوظ بوده هرکه نزدیکتر کارش نیز مهمتر و خودش هم بحسن سیاست شایسته تر .

بعد از پادشاهان و فرمانداران کسانیکه صاحبان نعمتند وکسانی که جمعی ازخاصان وخدمتکارانشان درتحت نظر ونفوذشان اداره میشوند باید حسن تدبیر رادرکاربیشتر مراعات کنند سپس ارباب منازل وسران خانوادهها که کسان وفرزندان آنان درتحت نظر وتدبیرشان اداره میشوند باید در امور خود دارای حسن تدبیر باشند .

و بعبارت دیگر حسن تدبیر درامور برای همه لازم و ضرور و این اشخاص و مراتبیکه گفتیم هرکدام که مقام و منزلتش مهمتر باین کار هم سزاوارتر. پس این تکلیف ووظیفه بهمه کس متوجه میباشد جز اینکه مراتب حسن تدبیر تابع مراتب وظیفه داران است .

علت اینکه این وظیفه بهمه کس متوجه است اینست همه کس نسبت بکسانیکه درتحت نظر و تدبیر او زندگانی میکنند حکومت و سیاستی دارد حقیرترین و کوچکترین مردم بسیاست خوب وتدبیرنیکو وتفکر زیاد وتأدیب و تعدیل و براه راست درآوردن و ازراه نادرست باز داشتن وبالجمله بهمهٔ آنچه که شهریاراحتیاج دارد محتاج ونیازمند است بلکه اگر کسی بگوید که این شخص کوچك بیشتر به بیداری و معرفت و تجسس وکنجکاوی و جستجو و آگاهی و بهره برداری از بیم و ترس و دوری گزیدن از میل و اطمینان و احتراز از خرابی و مختل شدن کارمحتاج است سخن درست و مطابق واقعی گفته است زیرا کسی که تنها است کمك و معاون و اخوان و انصاری برای او نیست از کسی که از کفایت وزیران و احوال انصار استفاده میکند بحسن عنایت محتاجتر و بشدت احتراز سزاوار تر است و شخصی که فقیرو محتاج است برفاهیت وآسایش زندگانی وترمیم حال واصلاح وضع بیشتر از ثروتمند و توانگری که برای امورش مدیر و مدبری هست نیازمند است چه ممکن است برای تمثیل و مانند کردن ما حال رعیت را بحال پادشاهان انکار و یا ازنظر عیب جوئی موازنه و مقایسهٔ ما را بین آن دوحال ووضع تنقید نمایند ولی سخن ما درنزدیکی مردم است بیکدیگر در اخلاق و عادات وخلقت و احتیاجات نفس و دواعی تن و منزل و مسکن نه در مراتب و اقدار ومقامات بلکه مردم را در این جهات چنانکه گفتیم متفاوت میدانیم .

خانوادهٔ انسان

همه‌کس از پادشاه و رعیت نیازمند است بغذا و خوراکی‌که مایهٔ حیات‌است ونیز بتهیه وآماده ساختن‌زیادی‌خوراك وروزی برای روزحاجت که برایش پیش‌میآید محتاج‌است .

راه بدست آوردن غذا وخوراك برای انسان‌مانند راه بدست‌آوردن قوت حیوانات نیست‌که هنگام هیجان و تحریك گرسنگی وتشنگی جنبش کرده چراگاه و آب بجوید و پس از رفع گرسنگی و تشنگی بجای خود برگشته و استراحت کرده باز در هنگام جوع و عطش بسوی چراگاه وآب بشتابد دیگر مقید نباشد باینکه زیادی غذا وقوتش را برای وقت دیگرو روز حاجت جمع و ذخیره و آماده بکند و بحفظ و نگهداری آن بپردازد این حیوانات نمیدانندکه بغذا وآب باز محتاج میشوند . (۱)

(۱) همهٔ حیوانات اینطور نیستند بلکه بعضی ازآنها در جمع‌آوری و ذخیره کردن غذا برای روز حاجت چنان جدیت و فعالیت و شعور و فراست بخرج میدهند که مایهٔ شگفتی‌آدمیان‌است کارو کوشش ونظام ودقت‌کاریهای مورچه و زنبور عسل برای همه‌کس معلوم و محسوس است البته زندگانی این قسم از حیوانات که برای همه محسوس است چیز دقیق و نهانی نیست‌که مردمان متوسط ازآن غفلت‌کنند تاچه رسد بدانشمندی مانند مؤلف بلکه چون نظر این دانشمند و فیلسوف بزرگ بیان احتیاج انسانّ بتشکیل خانواده بوده و بیشتر روی سخنش بالطبع باکسانی است‌که غالباً از شئون زندگی واهمیت آن غافل میباشند نه با دانشمندان وعلماکه خود این سخنان را میدانند . لذا برای بیداری وبینائی اینگونه مردمان نظرآنان را بسوی زندگانی حیواناتی که اندیشه وتهیه برای‌آن درآنهانیست جلب‌نموده‌بابیان خوبی‌که جنبش رگ غیرت هم درمیان باشدآنان را بلزوم واهمیت تشکیل خانواده متوجه مینماید . برای بعضی از جوانان بی‌فکر وبی‌بصیرت‌که درزمان ماهم وجودشان فراوان است امثال این بیان لازم وضرور وخیلی خوب ومناسب است . (مترجم)

بلکه انسان نیازمند است بمکان و جائی که آنچه را بدست آورده است در آنجا جمع و ذخیره کرده برای هنگام حاجتش نگه بدارد.

پس بنا براین انسان محتاج‌است باینکه برای خود منزل ومسکنی اتخاذ کند.(۱)

چون آدمیزاد منزل وخانه‌ای ساخت ودرآنجا برای‌هنگام‌حاجتش ذخیره‌ای اندوخت‌محتاج میشود بکسی که اندوخته‌اش‌را ازدستبرد دیگران که میخواهند آنرا از وی بربایند حفظ و حراست بنماید اگر خود همین شخص که از زیادی قوت و غذایش برای وقت احتیاجش ذخیره و آماده نموده‌است درخانهٔ خود نشسته بنگهبانی‌اندوخته‌اش‌مشغول شود دراینصورت همین اندوخته را ناچار باید بخورد پس بیش از آنکه براوبیفزاید بخوردن

(۱) لزوم وضرورت خانه برای‌آدمی چندین علت وجهت دارد یکی‌آنکه این دانشمند معظم ذکر کرده است و این از جنبه و ناحیهٔ اقتصادی است و علت دوم اینست که‌آدمی برای حفظ خود ازخطر وآسیب سرد وگرم وباد وباران ومهاجمات محتاج‌است بساختن خانه این سبب که جنبهٔ حیاتی مهمی دارد بیشتر از علت وسبب اولی‌آدمی را بساختن خانه نیازمند میکند وبالطبع فعالیت این عامل برای ساختن خانه درزندگی بشر سبقت و پیشی بعامل اولی داشته است و علت سوم‌آنست برای اینکه افراد بشر بیکدیگر مرتبط و نزدیك باشند و برای زندگانی اجتماعی بیکدیگر معاونت و معاضدت بنمایند و برای تربیت فکری و اخلاقی و اصلاح و تکمیل سایر شئون انسانیت با یکدیگر پیوسته آمیزش و معاشرت وگفتگو و کمك بنمایند بالطبیعه بساختن خانه و تشکیل خانواده‌ها در نزدیکی وهمسایگی یکدیگر وبالاخره تشکیل شهرها و کشور محتاج میباشند این علت وجهت جنبهٔ اجتماعی وتربیتی وکمالی دارد. خلاصه انسان برای حیات و بقاء و رشد و صلاح وسعادت وکمال خود محتاج ساختن خانه وتشکیل خانواده میباشد. (مترجم)

آن شروع و تمامش میکند اگر دوباره بکسب واندوختن ذخیره و بسیجی بپردازد باز وضع و حالش مانند حال و وضع نخستین بوده بالاخره ناچار حالش مثل حال حیوانات گشته بروزگار و زندگـی آنها دچار خواهد شد پس محتاج است باینکه برای حفظ و حراست اندوخته اش کسی دیگر را جانشین خود بنماید و برای جانشین هم باید کسی باشد که مورد اطمینان نفس وآرامش خاطر باشد برای اینکار کسی شایسته وسزاوار نیست مگرزن که خدا او را برای مرد جفت و مورد اطمینان و سکونت نفس قرار داده است بدین جهت مرد ناگزیر میشود باینکه زن بگیرد. (۱)

(۱) برای لزوم وضرورت ازدواج هم علاوه ازلزوم جنبهٔ اقتصادی یعنی حفظ وحراست اندوخته وذخیره علل و عوامل دیگری هم هست از آنجمله غریزهٔ جنسی است که دراثرآن مرد بالطبیعه میل واقدام بازدواج نموده بدین وسیله تولید مثل کرده‌سبب بقاء نسل وادامهٔ حیات نوع خود میگردد این غریزه مرد را طبعاً تحریك‌نموده مرد بامر زناشوئی اقدام میکند ونتیجه هم ازآن حاصل میگردد خواه مرد وزن که اقدام بازدواج مینمایند باین غریزه ونتیجه متوجه بشوند وخواه اصلا ازآن بیخبرباشند وگمان میکنم برای اقدام مرد بازدواج فعالیت این عامل دوم (غریزهٔ جنسی) بیشتر باشد زیرا خانواده هائی هستند که در فکر ذخیره و اندوخته نیستند و یا نمیتوانند چیزی برایآینده و روز حاجت باقی گذارده اندوخته داشته‌باشند بلکه هرچه بدست میآورند همان‌روز صرف وخرج میشود خواه این روزگاروضعیت برای بعضی از مردم درحال زندگانی وحشیت ویابدویت باشد وخواه درزندگانی متمدن چنانکه همه کس میداند که روزگـار قسمتی از مردم (در زندگانی متمدن) نیز چنین است. همچنین اغلب جوانان که اقدام بزناشوئی مینمایند اگرچه بعداً بفکر اندوخته وذخیره میافتند ولی در ابتداءکار ابداً چنین فکر وقصدی ندارند بلکه دراثر غریزهٔ جنسی اقدام بازدواج مینمایند پس در چنین صـورت عامل و داعی بر ازدواج فقط همان غریزهٔ جنسی است بنا براین باید اساس و پایهٔ ازدواج را

پس از ازدواج فرزندانی بوجود میآید و شمارهٔ افراد خانواده زیاد میشود در اینصورت ناچار نیازمندی بخوراك وغذا وتهیه برای روز حاجت از زیادی غذا و قوت بیش از پیش میگردد و در اثر توسعه دائرهٔ زندگانی احتیاج بکمك وکارگذار وخدمتکار پیش میآید پس آن‌مردیکه این‌خانواده را تشکیل داده است مدیر و سائس افراد وکسان این خانواده گشته و آنها نیز رعیت وپیرو اراده و ادارهٔ وی میشوند. (۱)

ماندهٔ‌پاورقی ازصفحهٔ‌پیش

روی حسن استفاده از غریزهٔ جنسی و تولید مثل و ابقاء نسل قرارداد وآنرا برطبق نظام وحکمت خلقت که دستور آنرا دین حق میدهد انجام داد منافع اقتصادی گرچه یکی ازفوائد واثرات تشکیل خانه است ولکن نبایدآنرا پایه و اساس قرار داد زیرا این فکر و نظر طبعاً بیش از حد لزوم آدمیرا مادی مینماید و فضائل انسانیت و مزایای بشریت راکه بیشترآنها در سایهٔ معنویات تأمین میگردد بکلی و یاتا اندازه‌ای ازنظر چنین خانواده دور مینماید خلاصه درازدواج که مصالح وفوائد حیاتی واخلاقی و اجتماعی واقتصادی دارد نباید اساس‌آنرا روی تنها مصلحت اقتصادی قرار داد. (مترجم)

(۱) احتیاجات مادی خانه و خانواده منحصر بغذا و خوراك نیست بلکه برای همه‌کس معلوم ومحسوس‌است که‌حوائج ولوازم دیگری برای خانه وخانواده لازم‌است چون نظراین فیلسوف اشاره بلزوم وضرورت ساختن خانه وتشکیل خانواده میباشد لذا یکی از حوائج مادی خانه و خانواده‌که برای همه‌کس حتی مردمان نادان‌هم معلوم ومحسوس‌است لزوم وضرورت‌آنرا اثبات میکند منظورش ذکرتمامی حوائج خانه وخانواده نیست. پس وقتی که معلوم گردید منظور ومقصود این دانشمند بزرگ در اینجا اشاره ببعضی از علل و جهات لزوم تشکیل خانواده میباشد نه بهمهٔ‌آن پس بنابراین نباید ازسخن وی چنین استفاده واستنباط کردکه پایه واساس تشکیل خانواده را روی منافع و جهات مادی قرار میدهد چنانکه بسیاری ازخانواده‌های نادان ومردمان مادی صرف

در این احتیاجات پادشاه و رعیت و خادم و مخدوم همه بایکدیگر مساوی و برابرند زیرا که انسان در زندگی دنیا نیازمنداست بغذا وخوراك که مایهٔ حیات وی است و بخانه و منزلی که اندوخته‌اش درآنجا از دستبرد یغما گران ودزدان مصون بماند و خودش هنگام برگشتن ازکار وکوشش در آنجا سکونت و استراحت بکند و نیازمند است بزنی که خانه و دارائیش را حفظ و حراست نماید. (۱)

ماندهٔ پاورقی ازصفحهٔ پیش

چنین میباشند ابداً در تشکیل خانواده نظری بانجام وظیفهٔ مقدس و فضائل و شئونات انسانیت ندارند.

برای اینکه کاملا معلوم گردد منظور این دانشمند تشکیل چنین خانواده نیست یعنی نمیخواهد پایهٔ بنیان خانه و خانواده را فقط مصالح و منافع مادی قراربدهد سخنان وی درهمین رساله برای اصلاح نفس وتربیت دینی واخلاقی فرزندان وغیره گواه صادق ودلیل روشن است. (مترجم)

---

(۱) مرد بوجود زن از چندین جهت احتیاج دارد جهت و جنبه استفادهٔ مادی از وجودش که نگهداری خانه واندوختهٔ مرد باشد در مقابل جهات حیاتی که تولیدمثل وابقاءنسل باشدوجهات دینی واجتماعی واخلاقی وتربیتی چندان مهم نیست بلکه فواید معنوی ازدواج که عبارت ازاینها باشد بمراتب مهمتر ولازمتر از جنبهٔ حفظ خانه واندوخته میباشد گاهی برای وجود خدمتگزار امین وباکفایت حفظ خانه و اندوخته مرداصلا محتاج بوجود زن وحفظ وحراست وی نمیباشد زیرا دراینصورت این حاجت مرتفع میشود لکن همیشه مرد برای توالد وتناسل بوجود زن نیازمنداست وبرای تربیت صحیح وکامل فرزندان بشر ازوجوداو بی نیاز نمیگردد زیرا که تربیت درست وکامل فرزندان باید در سایهٔ مهر و تدبیر پدر ودرآغوش محبت وعلاقهٔ مادر صورت گیرد طبعاً دایه وخدمتگزار ومربیان دیگر مهروعلاقهٔ پدر ومادر را نخواهند داشت وهمچنین برای حفظ پاکی اخلاق وصحت وسلامتی مرد وجود همسر شایسته ونیکوهمواره لازم و ضروراست. خود این فیلسوف بزرگ هم در همین رساله درمقام بیان فواید

و همچنین آدمی محتاج است بوجود فرزندی که در هنگام عجز و ناتوانیش برای رفع حوائج ولوازم او بکوشد ودرزمان پیریش بانجام‌مقاصد و مصالحش قیام کند و پس از مرگش نامش را زنده کند و نیز محتاج است بخدمتگذاران و کارگذارانی که باو کمك و معاونت بنمایند و بار سنگینش را سبك سازند.

وقتیکه همهٔ این اشخاص جمع شدند مرد تشکیل دهندهٔ خانواده مدیر وسائس آنها گشته وآنها درتحت سیاست وتدبیر او زندگانی مینمایند مرد که صاحب زن و فرزند و خدمتگذار و توابع است در خانواده ای که این اشخاص افراد و جمعیت آنرا تشکیل‌داده است رئیس و مدیر میباشد وظایف و تکالیفی باو متوجه است بر او لازم است آنچه را که بر گردن و عهدهٔ او است از حفظ و نگهداری افراد خانوادهٔ خود و تحمل مخارج آنان عمل نماید و در تأمین احتیاجاتشان توسعهٔ قائل بشود و سیاست و تدبیر امور آنها را نیکو وپسندیده بکند وبوسیلهٔ ترغیب بکارها و چیزهای نیکو و ترسانیدن ازکارهای ناروا و چیزهای بدآنها را در راه زندگانی زیبا و صالح سیر دهد و بسبب وعده بجزای خوب بکردار خوب و بیم دادن بکیفر بد در مقابل رفتار بد و بوسیلهٔ بخشش و حرمان آنان را بانجام وظیفه و تکلیفشان وادار نماید. این مطالب را که در بیان لزوم سیاست خانوادگی و حکمت منزلی گفتیم سخنان مجمل و محتاج بتفسیر است در ابواب این رساله آنها را تفسیر میکنیم پیش از آنکه بتفسیر این سخنان

ماندهٔ پاورقی ازصفحهٔ پیش

و منافع وجود همسر شایسته ببعضی از مصالح و منافع معنوی وجود زن در خانواده اشاره میکند پس نظرش در اینجا اشاره ببعضی از جهات احتیاج بوجود زن میباشد البته قابل‌انکار نیست که یکی‌ازفوائد ومنافع زن دربسیاری ازخانوادهها ویا بیشترآنها نگهداری خانه واندوختهٔ مرد میباشد. (مترجم)

بپردازیم بابی را در موضوع سیاست مرد در بارهٔ اصلاح نفس خود مقدم میداریم زیرا که نظم و ترتیب ابواب رساله بسبب تقدیم این باب بهتر و زیباتر و سود آن بیشتر و فزونتر میگردد . (۱)

---

(۱) برای اینکه مردیکه تشکیل خانواده داده میخواهد افراد آنرا چنان اداره کند که آنان رابوظیفهٔ خود آشنا وعامل نموده بدین وسیله صالح وسعادتمندشان بنماید باید پیش از آنکه باصلاح آنها بپردازد خودش از حیث علم و معرفت و اخلاق و کردار شایسته وسزاوار این کار و مقام بلند و ارجمندباشد آری رئیس خانواده و مدیر و مصلح و مربی افراد آن شدن کار آسان و سرسری نیست بلکه کاری است دشوار و مهم ومقامی است بلند و ارجمند رشد و صلاح و نجابت و شرافت و نیکبختی و رستگاری افراد خانواده بسته بصلاح علمی وعملی آن مردی است که بزرگ خانواده میباشد یکی ازعوامل واسباب مهم بدبختی بسیاری ازخانوادهها نبودن این صلاحیت دربزرگ آنها است مردیکه خود را برای بزرگی و اداره خانواده ای حاضر مینماید باید واجد این صلاحیت وشایستگی باشد .

پس این موضوع مهم شایستهٔ آنست که درطلیعه ابواب تدبیرمنزل ویا حکمت منزلی قرارگیرد . (مترجم)

سیاست مرد در اصلاح نفس خود

نخستین سیاستی که سزاوار است انسان بآن آغاز کند همانا سیاست نفس خود اوست یعنی اول باید در اصلاح نفس خود بکوشد سیاست و تدبیرش را در آن کار و کوشش بکار برده خویشتن را صالح و نیکو بنماید چه نفس آدمی نزدیکترین و محترمترین چیزها است نسبت باو و در میان آنها بعنایت و توجه سزاوار تر و شایسته تر است و اگر کسی از عهدهٔ سیاست نیکو و اصلاح نفس خود بر آید آنگاه باکی بر وی نیست که به‌بالاتر ازآن اقدام کرده بسیاست بلاد بپردازد یعنی کسیکه خودرا اصلاح کرده باشد میتواند بسیاست وتدبیر امورمردم اشتغال ورزد. (۱)

ازجمله چیزهائیکه در درجهٔ اول وجود آن برای کسیکه میخواهد بسیاست نفس خود بپردازد لازم است اینست باید بداند که برای او عقلی هست که عهده‌دار سیاست کشور وجودش میباشد و نفسی هست که زیاد آدمی را بکارهای زشت و پست و ناروا امر میکند واین نفس درطبیعت و اصل خلقتش دارای معایب و بدیهای زیاد میباشد این نفس باید در تحت

---

(۱) همانطور شخصی که خود را اصلاح کرده باشد میتواند یعنی شایسته و سزاوار است که باصلاح دیگران بپردازد همچنین اگر باصلاح خود موفق نشده باشد نمیتواند باصلاح دیگران بپردازد. (مترجم)

سیاست و تدبیر عقل اداره شود. (۱)

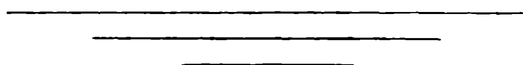
و نیز باید بداند هر کسیکه میخواهد فاسدی را اصلاح کند بر او لازم است که آن فاسد را کاملا و بطور استقصاء بشناسد تا چیزی از آن بر وی پوشیده و نهان نماند اصلاح کننده اگر واجد این شرط نباشد کار و اصلاحش مورد اطمینان و وثوق نیست همچنین کسی که میخواهد بنفس

---

(۱) ممکن است بعضیها بمقصود از این تفسیر که در کلمات و سخنان بعضی از بزرگان علما و اخلاق دیده میشود ملتفت نشده زبان باعتراض بگشایند لذا میگوئیم آنچه که در کلمات وسخنان اینان هست که نفس آدمی دراصل طبیعت و خلقت دارای عیوب و صفات نکوهیده میباشد مقصود یکی از این دومعنی است اول آنکه اگر انسان نفس خود را بحالخود واگذارد ودر تحت تدبیر و سیاست عقل اداره اش ننماید آدمی را بسوی بدیها وزشت کاریها میکشانند و دلیل این سخن هم واضح وروشن است زیرا که نفسی که تابع وفرمانبردار عقل نباشد تابع شهوت و غضب و هوی وهوس میباشد و اثرات شهوت رانی وهوی پرستی و هوسبازی در جمع آوری صفات نکوهیده و اخلاق رذیله و بدبخت کردن انسان برای همه کس معلوم ومحسوس است.
معنی دوم اینست که پیش از آنکه نفس آدمی در تحت سیاست و تدبیر عقل اصلاح و تهذیب‌شده دارای فضائل وملکات نیکووصفات پسندیده گردد دارای اضداد آنهاست یعنی قبل از اینکه مثلا صفت صبر واستقامت را درتحت‌تدبیر و فرمان عقل کسب بکند بی صبر ناپایدار و متلون میباشد و قبل از اینکه صفت شجاعت را کسب کند جبون میباشد همچنین در صفات دیگرنفس.
دلیل این سخن هم روشن است زیرا فضائل و اخلاق پسندیدهٔ انسان که بعداً درتحت حکومت عقل کسب میشود پیش از کسب آنها در نفس نمیباشد واگر آنها بسعی و مجاهده کسب نشود بلکه نفس خود رو وخودسر بارآمده آدمی بالگام گسیختگی زندگانی کند بدیهی است که پرازمعایب و صفات نکوهیده خواهد بود. (مترجم)

خود سیاست بکند و فاسد آنرا اصلاح نماید جایز نیست بر این کارشروع بنماید مگر پس از آنکه همهٔ عیوب و صفات بد نفس را کاملاً بشناسد والا اگر از بعضی از آنها غفلت بکند مانند زخمی میباشد که ظاهر آنرا اصلاح و ملتئم بنماید ولی در باطن چرك باقی بماند این چرك پس از مدتی قوت یافته دوباره زخمرا تجدید میکند چرکی که درزیر پوست پوشیده بود نیرو گرفته پوست را پاره کرده در جلو چشم نمایان میگردد .

همچنین اگر از عیبی ازمعایب نفس غفلت شده در مقام اصلاح و تزکیهٔ نفس ازالهٔ آن حاصل نگردد وقتیکه موقع مناسبی بدست آورد مانند آن چرك سر در میآورد .



کمك دوست خردمند در اصلاح نفس

معرفت و شناخت انسان در بارهٔ نفس خود مورد اطمینان نیست زیرا که آدمی در باب معرفت عیبهای خود زیرك و تیز هوش نیست بلکه کندی و غباوت بخرج میدهد بعلاوه درمقام محاسبه نفس در حساب نیك و بد صفات و اخلاق خود درست دقت نمیکند بلکه زیاد مسامحه وسهل انگاری مینماید و زیاده بر این دو علت ، جهت دیگری هم هست که آنهم در این سلب اطمینان کمك میکند و آن اینست عقل انسان در مقام نظر باحوال خود از مداخله و آمیزش هوای نفس سالم و ایمن نمیباشد .

پس نظر بعلل وجهات مذکور هر کسی که میخواهد نیك و بد صفات و احوال خود را بشناسد در بحث از احوال و جستجو از معایب خود بکمك برادر دوست خردمندی که چون آئینه خویش را خوب و بدی و زشتیش را بد و زشت نشان بدهد محتاج و نیازمند است (۱)

---

(۱) برای این دوست یك شرط دیگری هم هست که آنهم خیلی لازم و مهم است و آن عبارت‌است از دیانت زیرا کسی که خردمند ومتدین باشد بعقل و ادراك و احساسات و دوستی و امانت اوبیشتر میتوان اطمینان کرد تاکسیکه بی‌دین باشد کسیکه بخدا و روز جزا معتقدنباشد وبرای نیك وبد وخیر وشر علاوه از اثرات آن در پیشرفت امور دنیوی اثر دیگر ومسئولیتی قائل‌نشود چگونه میتوان گفت که شهوت و غضب و هوی وهوس در عقل و ادراك و احساسات او مداخله نمیکند دین و دانش و خرد و تجربه جملگی متفقند بر اینکه بی‌دینی منشاء فساد اخلاق و تیره‌گی عقل و فکر و نیروگرفتن شهوت

سزاوار ترین و نیازمند ترین مردم برای اتخاذ این گونه دوست همانا کسانی هستند که دارای مقام ریاست میباشند زیرا که از اینان جز اشخاص کمی که خردمند و نیکو سیرت و نیکوکار میباشند بقیه درمعرض لغزش و سقوط هستند از جمله چیزهائیکه مصیبت و بلای آنها را بزرگ کرده نمیگذارد آنان بعیوب خودشان متوجه بشوند یکی اینست که بجهت هیبت و ترس از ایشان در روبرویشان معایب و نواقصشان گفته نمیشود و بکار های بد و ناروا سرزنش و مذمت نمیشوند و در مقام بروز و ظهور عیبی غیظ و غضب و نکوهش نمیبینند زمانیکه این چیز ها را ندیده و نشنیده اند گمان میکنند که معایب و نواقصی در وجود ایشان نیست بلکه صفات نکوهیده و کارهای زشت وناروا به پیرامونشان نمیگردد .

بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ پیش

نفس میباشد پس بسخن شخص بی‌دین در باب اصلاح نفس و تهذیب اخلاق مانند بیشتر ابواب زندگی مادی ومعنوی نمیتوان اطمینان کرد پس یکی ازشرایط دوست سودمند دیانت اوست و نکته‌ای‌را هم لازم است دراینجا متذکر شوم و آن اینست دینی که وجود آن دوست‌را شایسته وسزاوار آن میکند که عقل و سخن او مورد اطمینان و تقدیس باشد دین حق‌است نه دین باطل وخرافی زیرا که دین باطل و خرافی عقل ، ادراکات واحساسات بشررا خراب و گمراه و تاریك مینماید پس منظور از شرط تدین در دوست تدین بدین حق است شخص متدین باید پیرو دین حق بوده و در آن هم بصیرت داشته باشد یعنی آشنا بحقایق دین‌حق باشد .

پیروان دین مقدس اسلام که بحقایق آن عارف و عامل میباشند برای اینمقام مانند سایر مقامات عالم انسانیت شایسته و سزاوار میباشند این دانشمند این شرطرا بوضوح آنوا گذاشته چنانکه‌ازطرز بیانش که‌درهمین باب راجع بشرط صحبت میگوید پیداست . (مترجم)

و لکن کسانی که در پایه و مقام آنان نیستند اگر یکی از آنها بخواهد معایب خودش را پوشیده و پنهان نگاه بدارد آنرا باو یادآوری و متوجه میکنند و بد ترین صفات و کار هایش را باندازهٔ توانائی باو تذکر میدهند اینان با مردم مخالطه و آمیزش دارند و مخالطه و آمیزش تولید مجادله و مدافعه مینماید و این از جمله اسباب دشمنی است و دشمنی باعث میشود که دشمنان بیکدیگر بد گوئی بکنند و چیزهای سنگین را بهمدیگر نسبت بدهند و در اینصورت هیچکدام از طرفین راضی نمیشود که حقایق عیب های دشمن‌خودش را بگوید بلکه بتهمت و دروغ هم‌دست میزند پس اینان بسبب دشمنانشان بعیوب خودشان آشنا شده بدینوسیله از کسب اطلاع بوسیلهٔ همنشینان و گماشتن تفتیش کنندگان بی نیاز میباشند زیرا که اینان بسبب بد گوئی و عیب‌جوئی دشمنان آنچه را میخواستند از وجود دوستان استفاده کرده در اثر متنبه کردن و نصیحت گفتن آنان بمعایب وصفات بد وکارهای زشت وناروای خود متوجه بشوند متنبه میشوند اما کسانیکه با مردم با مسالمت رفتار کرده با کسی دشمنی و منازعه ندارند وبا کسی مشورت هم‌نمیکنند باوجوداین باز ازخویشاوندان و دوستان و همنشینان و معاشرین اشخاص پیدا میشوند که آنان را بعیبهایشان متنبه و متوجه بنمایند ونصیحت و اندرز بگویند.(۱)

---

(۱) منظور این دانشمند چنانکه ازبیان خودش هم معلوم است این است که سران مردم که سلطه و ریاست بمردم دارند براین جهت که ذکر نموده است بوجود دوست خردمند ناصح محتاجترند تا مردمان دیگر که در اثر منازعه و جنگ و جدال و غیره ازدوستان ودشمنان وخویشاوندان وهمنشینان عیوب

از جمله چیزهائیکه فساد و خرابی حال ارباب سلطه و ریاست را زیاد و شدید میکند اینست که اینان گرفتار همنشینان بدی میباشند این هم نشینان بد که عهد صحبت را شکسته و در معاشرت نیك و بد را بیکدیگر آمیخته اند و راستی را ترك گفته و متنبه کردن بعیوب را کنار گذاشته اند اگر بهمین اکتفا نموده ستایش دروغ و فریب دادن ومشتبه نمودن بچیزهای باطل را کنار بگذارند و بدین وسیله خطا و لغزش را زیاد ننمایند هرآینه گناه وتباه کاریشان کمتر میگردد گرچه بازدر مصاحبت و همنشینی ازبدی بری نمیباشند شاید بعضی‌ازاینها درمقام بیان‌عذروتخفیف جرم و گناه عذری تراشیده بگویدجهت اینکه ما نصیحت و متنبه نمودن بعیوب‌راترك‌میکنیم اینست میترسیم‌تکبر ورزیده قبول نکنند و از ما نفرت نمایند پس دراین صورت با خطا و لغزششان با آنها معاشرت داشته باشیم برای آنها و برای ما بهتراست از اینکه میانه را بهم بزنیم و یکدیگر را از دست بدهئیم .

هم نشین اگر رفیق با حزم باشد این جواب را میگوید ولی اگر خشن و نادان و بی پروا باشد در جواب میگوید ما میترسیم که مقام و منزلت خودرا از دست بدهیم و رشتهٔ آمیزش ما گسیخته گردد .

جواب اینان درست و مقبول نیست باید باینان گفت

ماندهٔ پاورقی ازصفحهٔ پیش

خود را میشنوند پس‌دراحتیاج ونیازمندی بوجود دوست‌خردمند ناصح‌همگی شریکند مقصودم توضیح این مطلب است که وجود دشمن و بدگوئی و عیب جوئی و یا نصیحت و اندرزی که گاهی از خویشاوندان و یا دوستان و یا همنشینان و غیره دیده میشود آدمی را بی نیاز از وجود دوست نمیکند و مقصود این فیلسوف‌هم بی‌نیازی نیست . (مترجم)

شرط صحبت

وقتی که شما پایهٔ صحبت و مجالست خودتان را روی اساس دین و مروّت گذاشتید آنگاه وظیفه و تکلیف شما اینست که مقتضای دین ومروّت را مراعات کرده دررفتار وکردارتان برطبق میزان دین ومروت رفتاربکنید چیزی را که بر خلاف دین و مروت باشد مورد اعتنا قرار ندهید .

پس در صورتیکه پایهٔ صحبت ومجالست خودتان را روی اساس‌دین و مروت قرار داده با روشنائی آنهامشی نمودیدگمراه نمیشوید وبمحذوری برنمیخورید زیرا که در اینصورت طرف صحبت و مجالست شما از دوحال خارج نیست یا آدم باحزم بوده با رفقا رفتارمیکند از بی‌مبالاتی وبی‌پروائی دور و برکناراست اگر بچنین هم نشینی شما نصیحت کنید واورا بعیوبش متنبه سازید خوبی و خیرخواهی کرده‌اید او هم خوبی وخیرخواهی شما را خواهد دانست .

چنین آدمی اگر در آغاز نصیحت تکبر ورزد پس از آنکه در سخن شما فکر و دقت نمود و قدر سخن ونصیحت شما را دانست دو باره بیش از پیش بشما علاقمند خواهد شد اگر طرف صحبت و مجالست شما چنین آدمی نباشد بلکه شخص خشن وبی‌پروائی باشد درصحبت ومجالست چنین آدم در هر حال خواه باو مخالفت بکنی و یا موافقت از عدم رفق او ایمن نخواهی بود .

پس در این‌صورت اصلا صلاح نیست باچنین‌آدم معاشرت ومجالست نمائید تا محتاج رهنمائی شوید .

راه نصیحت

طریق ارشاد و راه نصیحت اگر چه طرف شخص خردمند باشد آن نیست که دیوانه‌وار وبدون مراعات وملاحظه راه و روش شروع بنصیحت و ارشاد بنمائی بلکه سزاوار اینست با آنشخص که خردمند است از راه مشورت بیائی با او چنان با رفق و ملایمت مشی کرده سخن بگوئی که‌آدم با زخم خون‌دار بدن خودش با رفق وملایمت رفتار میکند با نرمی‌وآرامی خون آنرا میشوید .

و نیز آهسته با او سخن بگوئی در خلوت ترین جاها و مستورترین احوال نصیحت آغاز کنی .

، و در متنبه ساختن وی بعیوبش تعریض و تلویح و اشاره بهتر و مؤثر تر از تصریح میباشد و سخن را در ضمن امثال گفتن زیباتر ازکشف و آشکار گفتن است .

پس از آنکه با چنین راه و روشی شروع بنصیحت و ارشاد نمودی اگر دیدی طرف با میل و رغبت بسخن تو گوش فرا میدهد وبا نظر قبول آنرا استماع میکند سخن و اندرز خودرا بطور کمال بگو و چیزی را که گفتنش لازم است فرو نگذار یعنی نصیحت کامل کن ولکن درعین حال از افراط و پرگوئی و ملول کردن وی بپرهیز .

و در گفتن رأی و نظر خودت زیاده از یك وجه نگو و بگذار رأی تو در قلبش مخمر گردد و در اطراف آن فکر واندیشه بنماید تا عاقبت کار را بداند .

اگر دیدی رفیق و هم نشینت بسخن و نصیحت تو اعتنا نمیکند سخن خودرا قطع کرده معنی و مقصود آنرا بغیر آنچه مقصودت بود حمل نموده و روی سخن را برگردانیده نصیحت و ارشاد را بوقت دیگر که نشاط و فراغت و صفاء قلب داشته باشد میگذاری (١)

---

(١) سخن حق ونافع همیشه دردلها اثر و نفوذ دارد بشر بالطبیعه حق‌دوست ومنفعت‌دوست است اگر گویندهٔ سخن حق ونصیحت را باحسن نیت ونظرپاك وحسن اخلاق و نرمی و ملایمت وبموقع بگوید دلرا میرباید و اگر استعداد شنونده برای پذیرفتن سخن حق وسودمند چنان نباشد که در همان حال آنرا بپذیرد بطورحتم دردلش تأثیر عمیق میکند مانند تخمی که درزیر خاك نهان بوده منتظر وقت مناسب است تا بروید و بهره و ثمر بخشد این سخن حق و نافع هم در دل شنونده ودر دماغش قرار گرفته منتظر وقت مناسب میباشد تا اظهار وجود وعرض اندام نموده دراصلاح قلب وفکر وکار و کردار صاحبش بکوشد . آری نیرو واستعداد سخن حق ونافع در دل و دماغ بشر از تخم و هسته‌ای که دردل خاك مستورمیباشد کم وبی‌استعداد نیست پس گویندهٔ سخن باید بکوشد دراینکه سخن حق ونافع بگوید وآنرا باحسن نیت وحسن خلق و بنرمی و ملایمت بگوید . (مترجم)

مقایسه در اخلاق

کسیکه میخواهد در اخلاق و عادات خود تصرف و اصلاح بکند باید از اخلاق و صفات و عادات مردم آگاه شده آنها را با اخلاق و صفات وعادات خود مقایسه بنماید و بداندکه اوهم مانند دیگران است افراد بشر مثل و شبیه همدیگرند.

اگر دید اخلاق وصفات خوبی در آنها هست باید بداندکه در اوهم مانند آنها هست آشکار است ویا نهان اگرظاهر است باید مراقب ومواظب آنها باشد تا محو و نابود نگردد و اگر پنهان است باید آنها را بهیجان درآورده و زنده بکند و در این کار مسامحه و سهل انگاری را بخود راه ندهد در اینصورت این اخلاق و صفات در اسرع وقت و بآسانترین وسیله دعوت صاحبش را اجابت مینمایند.

وقتیکه عیب و خلق نکوهیده و یا عادت بدی را دید باید بداند که میل بآن درنفس اوهم ثابت است یا پدیدار است. و یا نهان اگر دید ظاهر و پدیدار است باید بآن قهر و غلبه نموده از وجود خودش آنرا قلع و قمع بنماید و آنرا بکمی استعمال و شدت فراموشی از بین ببرد.

و اگر دید نهان و کامن است مراقب خود باشد که آن بروز نکند و بحفظ و حراست خود پرداخته نگذارد آن صفت نکوهیده و عادت بد از گریبان وی سر درآورده مفتضحش بنماید.

برای انسان سزاوار است اینکه برای نفس خود ازطرف خود هم ثواب و عقابی قائل شده بدین وسیله برنفس خود سیاست کند اگرنفس درپذیرفتن فضائل و ترك رذائل خوب اطاعت کرد و بآسانی منقاد گردید! بوسیلهٔ زیاد

ستودن ومسرور نمودن واجازهٔ تمتع ازبعضی لذّات جزای خوب دهد. (۱)

و اگر دید نفس در پذیرفتن صفات خوب وکارهای نیکو خود داری نموده خوب اطاعت نکرده بلکه سرکشی بخرج داده رذایل را بر فضایل ترجیح داد بمذمت وملامت زیاد و بندامت وپشیمانی شدید وجلوگیری از تمتع ازلذات عقابش بکند تا رام واطاعت‌کار گردد. (۲)

---

(۱) البته معلوم است که ستودن نفس در برابر اقدام بکار نیکو و پذیرفتن اخلاق و صفات خوب تا اندازه‌ای خوب است که موجب تشویق وتقویت امید برای پیشرفت و صلاح بیشتری باشد وگرنه در صورتیکه سبب خودپسندی و خود بینی و غرور و زیان باشد خوب نیست شخص خردمند و با بصیرت باید همیشه متوجه نعمت ها وتوفیق خدا بوده بداند بهرکار وصفت خوب ومعرفت و فضیلت علمی و عملی که موفق میگردد و بهرخیر وصلاح وسعادتی که نائل میشود همگی از خدا است توفیق کار و کوشش در راه صلاح و سعادت هم یکی از بزرگترین نعمت های خدا است و هم چنین در بارهٔ اجازهٔ تمتع از بعضی لذات معلوم است لذتهای حلال و مشروع است که زیان وفسادی در آن نباشد. (مترجم)

(۲) یکی ازدانشمندان دراین مقام درموضوع جلوگیری ازتمتع نفس‌سرکش ازلذات میگوید (منع نفس سرکش ازلذایذ باید بوسیلهٔ ریاضت شرعیه‌باشد مانند زیاد نماز خواندن وروزه گرفتن و امثال اینها)

سخن این دانشمند دارای نکتهٔ خوبی است وآن اینست نفس را اگر ازلذات ممنوع نموده آنرا باشتغال بکار نیکوئی اصلاح و تأدیب نمائی بهتر است از اینکه آنرا فقط برنج و زحمت و ممنوعیت از لذت تأدیب نمائی زیرا که در رنج تنها اولا آن فایده ومصلحتی که زیاده از رنج درکارنیکو هست ازدست میرود و ثانیاً ممکن است بنفس از ناحیه دیگری از قبیل خاطر بد و خیالات و وسوسهٔ نفس و فشار براعصاب زیان و صدمه‌ای برسد پس بهتراست انسان برای تأدیب نفس سرکش را بریاضت شرعیه و بکار های نیکو و سودمند مشغول سازد زیراکه ریاضیات شرعیه آدمی را بسوی صلاح و سعادت سوق میدهد و در عین حال رنج و زحمتش باندازه وقدر لازم و مناسب و متوسط بوده فایده تأدیب را در بر دارد. (مترجم)

تدبیر دخل و خرج

احتیاج مردم بقوت وخوراك باعث شد براینکه همه‌کس درراه کسب و بدست آوردن آن از راه هائیکه خدا قرار داده و افراد بشر را بپیمودن آن ملزم نموده است بکوشد چون مردم در باب معیشت و زندگانی دوقسمند بعضی بسببی مانند ارث وغیره ازسعی و کوشش بی‌نیاز میشوند وبرخی چنین نبوده بلکه بکسب محتاج میباشند. (۱)

---

(۱) اشخاص ثروتمند وتوانگر هم بکارو کوشش محتاجند زیرا که اینان گرچه تا اندازه‌ای مال و ثروت دردست داشته میتوانند تا مدتی بدون کارو کوشش بوسیلهٔ آن زندگانی و اعاشه بنمایند ولکن بدیهی است که اگر اینان بی‌کار نشسته کار وکاسبی را ترك کنند پس ازمدتی که مال موجودی را تمام کردند بایك مصیبت شدید روبرومیباشندزیرا که براحتی وعیش وعشرت خوگرفته‌اند و با فقر و فاقه ناسازگارند کوشش در راه تأمین معیشت برایشان دشواراست و براه کار وکاسبی آشنا نیستند واگرهم آشنا گردیدند تازه‌کار وبی‌تجربه‌اند و با مشکلات و موانع روبرو میباشند درحالی که تازه بآنها واردشده وحشت خواهند نمود خلاصه بااین حال با قیافهٔ عبوس فقر و فاقه و چهرهٔ گرفته کار و کوشش روبرو خواهندشد حقیقت مصیبتی است بزرگ بعلاوه این توانگران و ثروتمندان بمقتضای دین و دانش و عقل و وجدان زیاده بر تکالیف زندگانی شخصی خود نسبت بضعفا و فقرا و زیردستان و بیچارگان و مصالح عامه هم تکالیفی دارند که باید در این مصارف خیریه صرف و انفاق بنمایند. پس توانگران و ثروتمندان هم برای ادامه عزت و آسایش زندگانی شخص خودشان و برای صرف و انفاق در راه خدا که عبارت از مصالح دینی و عمومی است محتاج کار و کوشش میباشند باید با وجود مال و سرمایه بکاسبی پردازند وانفاق درمصارف ومصالح شخصی و نوعی را باسعی و عمل روی اساس وپایهٔ پایدار و استواری قرار بدهند. (مترجم)

قسم دوم که بکاروکاسبی محتاجند ملزم‌شده‌اند باینکه بوسیله تجارت و صناعت پی کسب و بدست آوردن غذا و خوراك بروند صناعت ثابت تر و پایدار تر از تجارت است زیرا بیشتر مورد اطمینان و وثوق است زیرا که تجارت بوسیله مال صورت میگیرد و مال هم در عرضهٔ فنا و زوال بوده و ممکن‌است ازدست تاجر رفته وآنرابی‌سرمایه بگذاردولکن صناعت اینطور نیست بلکه چیزی است که صاحب‌آن آنراآموخته میتواند بدون داشتن‌مال و سرمایه هم ازآن استفاده نماید. (۱)

صناعات ارباب مروّت سه گونه است. (۲)

---

(۱) همانطور که احتیاج آدمی منحصر بغذا وخوراك نبوده مولف آنرا از باب مثال گفته همچنین راه کسب ووسیلهٔ زندگانی منحصر بصنعت و تجارت نبوده بلکه از فلاحت وغیره‌اسباب ووسایل دیگری هم‌هست که موادولوازم‌صناعت و امتعه و اجناس تجارت را تهیه و فراهم میسازد البته معلوم است که این دانشمند برومند از آنها غافل نبوده بلکه بلزوم کار و کوشش برای تأمین زندگانی اشاره و دو راهی از طرق مختلف آنرا از باب مثال ذکر کرده است و احتمال میرود که صناعت در نظر این دانشمند شامل همهٔ آنها باشد چنانکه واضح‌است که صناعت درعبارت این‌فیلسوف معنی وسیعتر وشامل‌تری ازمعنی ومفهوم امروزیش دارد. صنعت که امروز در مقابل فلاحت و تجارت گفته میشود شامل طلب ومشاغل ادبی و سیاسی نمیشود در صورتیکه مؤلف آنها را از امور صناعی شمرده است. (مترجم)

(۲) صنایع از حیث مراتب سود و مصلحتی که از آنها عاید جامعه میگردد متفاوت است بعضی نفع وخیر شخصی ونوعی زیاد دارد وبرخی کم البته کسی که میتواند بکاری که ازلحاظ خیر و سود شخصی ونوعی‌مهمتراست بپردازد ولی آنرا کنار گذاشته بکاری که خیرش کمتر بوده کار ضعفا است مشغول شده بدینوسیله زیان وخسارتی بخود وجامعه برساند برخلاف مروت کار کرده

۱ ـ از ناحیه عقل وآن عبارت‌است از رأی صحیح ونظرصائب در مشورت و حسن تدبیر.

این صناعت ارباب سیاست و تدبیر وصاحبان مقام وزارت میباشد.

۲ـ از ناحیه ادب و آن عبارت است ازنویسندگی ومنشیگری‌وعلم نجوم وپزشکی وغیره.

این صناعت ادباء است.

۳ـ از ناحیه دستها ـ مانند شجاعت و این صناعت سوارکاران و تیراندازان است.

کسی که میخواهد یکی ازاین صناعات را(۱)برای خود وسیلهٔ زندگانی اتخاذ کند باید بکوشد که بنیان آنرا بر پایهٔ محکم و استواری قرار بدهد و در آن پیشرفت و ترقی شایان نموده بر همکنان خود تقدّم و پیشی‌گیرد تا در میان صاحبان آن کار پست و ناقص بشمار نیاید و عقب مانده هم محسوب نگردد.

برای آرایش و زینت مرد چیزی زیباتر از این نیست که از روی استحقاق بوسعت روزی موفق آید سپس تأمین معیشت خود را از راهی بطلبد که باصول عفت و رفق نزدیکتر باشد واز شره وحرص و طمع آشکار و ناپاکی و آلایش دورتر بود.

ماندهٔ پاورقی ازصفحهٔ پیش

است گرچه همین‌کار از ضعفا که چاره جز اشتغال بامثال آن ندارند برخلاف مروت نیست نظر مؤلف باین نکته بوده و خواسته است باین اصل و قاعده اشاره نماید وگرنه صنایعی که وسیلهٔ تأمین معاش صنعتگر بوده وحاصل آنها هم رفع احتیاجات عمومی را مینماید و بادین وخرد هم مخالف نمیباشد بااصول مروت و شرافت هم مخالف نمیباشد. (مترجم)

(۱) این کارها برای‌شرایط مذکور خصوصیتی نداردد‌رهمهٔ کاروو‌سایل‌زندگانی باید انسان بکوشد که آبرومند و جالب توجه و مورد میل و رغبت مردم باشد

باید بدانی هر زیادی که بوسیله غلبه و حق کشی و اجبار بدست آید و هر منفعتی که بوسیلهٔ معصیت و گناه و بد نامی و وسایل ننگین و بی شرمی و بذل آبرو و بی مروّتی و لطمه بعرض تحصیل شود موهون و بی قدر و قیمت است گرچه ظاهرش مهم بنظرآید وکم است گرچه مایه‌اش زیاد باشد و سبب بدبختی است گرچه گوارا بنظر آید وکار وخیم وننگین است گرچه بظاهر فریبنده باشد.

مالی که بصفا و بی آلایشی بدست آمده کدورت و آلودگی در آن نباشد و بآسانی تحصیل شود مشقت و زحمت زیاد در آن نباشد سودمند تر و پربرکت‌تر وگواراتر است اگرچه بظاهرکم و وزنش سبك باشد.

انسان وقتی که مال بدست آورد مقتضای سیرت عادله ونیکو اینست که قسمتی از آنرا در زکوة و صدقات و ابواب معروف و مصارف خیریه صرف بنماید و قسمتی را برای مصائب و حوادث روزگار و مواقع احتیاج ذخیره نماید.

بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ پیش

وبنیاد آنرا روی‌اساس محکم ایمان‌وتقوی قرار دهد یعنی از خدا وروز جزا و حقیقت زندگی و دنیاغافل‌نگردد واصول عدل و احترام حقوق ونیکوکاری و فضایل اخلاقی را مراعات نماید تا سعی و عملش در اثر خوبی و شایستگی صوری‌ومعنوی‌نمایان‌ودرخشان‌بوده سودومنفعتش‌فراوان وپایداری واستواری داشته‌باشد نتیجهٔ کارو کوشش نیکوکاران وبدکاران هیچگاه یکی‌نمیباشد برای خیروصلاح وسعادت فردی ونوعی همه کس در همه حال موظف است بنیکو-کاری ودرستکاری‌وحسن وزیبائی‌کار وکرداروبهترین وسیله برای اینکارمهم وسعادت بخش تکمیل خداشناسی و خدا پرستی است که وجود آدمی و آثار وجود وکار وکردارش برطبق نظام وجمال خلقت وحکمت وتدبیر خدا قرار میدهد (مترجم)

اما در قسمت زکوة و صدقات سزاوار اینست که انفاق و صرف در آنها بطیب خاطر و حسن نیت باشد و انفاق‌کننده اطمینان داشته باشد باینکه آنرا برای روز حاجت و فاقه اش ذخیره و آماده مینماید و اینکه قسمت معظم آنرا در میان ارباب فقر و مسکنت بکسانی بدهد که فقر و مسکنت خودرا از مردم پوشانده و پرده ایرا که خدا بسبب آن حال او را از نظر مردم مستور و پنهان نموده است پاره نمیکند و باقی مانده را بکسانی از فقراء و مساکین که نیازمندی و مسکنتشان ظاهر و پدیدار گردیده و حالشان او را برقت میآورد بدهد و اینکه این انفاق و صدقه را برای رضای خدا بکند و ثمرهٔ سپاسگذاری و جزا و کیفر از کسیکه باو انفاق میکند نداشته باشد برای انفاق درمعروف شرائطی هست. ۱ـ تعجیل آن زیرا که عجله کردن در آن گوارا تر میباشد. ۲ـ کتمان آن زیرا که کتمان وپوشیده نگهداشتن آن برای ظهور آن نزدیکتر و مؤثر تر است(۱).

---

(۱) مراد ومقصود این نیست که انفاق کننده ظهور وآشکار شدن انفاقش را میان مردم درنظر بگیرد یعنی برای شهرت وجاه‌طلبی وریاکاری اقدام بانفاق کرده و بهترین وسیلهٔ رسیدن باین مقصود راکتمان انفاق قرار بدهد بلکه مقصود اینست که انفاق باید درراه خدا وبرای رضای اوواطاعت امرش باشد که فرموده است یکی ازموجبات نجات وسعادت بشر اینست که قسمتی ازمال در مصارف خیریه که از دستگیری از ضعفا گرفته تا مصالح عمومی و دینی دامنه‌اش توسعه دارد صرف و انفاق شود و رضای خدا از بشر در اینست که بشرصالح و سعادتمند و رستگار گردد.

وقتی که مالدار و توانگر برای اطاعت این امر نجات بخش و دستور نیکبختی اقدام بانفاق واحسان نمود خود حقیقت وفضیلت برای آبرو وسعادت دنیوی واخروی انسان اثری دارد که در ریاکاری وجاه طلبی و نام جوئی آن اثر نیست حقیقت وفضیلت هیچگاه پوشیده ومستور نمانده اگر صاحب حقیقت

٣ ـ کوچك دیدن آن زیرا که اگر انفاق کننده انفاق و احسان خود را کوچك ببیند کار نیکوی خود را بزرگ کرده است. ٤ ـ پیوسته بودن آن زیرا که اگر آنرا قطع نماید موجب فراموشی اول و سبب محو شدن اثر آن میگردد (١). ٥ ـ در مورد خیر و بمحل خوبی انفاق شود زیرا که اگر انتخاب محل و مورد نشود و آنرا در جای مناسب وشایسته صرف و انفاق نکند مثل اینست که تخم و بذر را در شوره زار قرار بدهند که نه صلاحیت حفظ آنرا دارد و نه قابلیت رویانیدن و نمو دادن.

چه اشخاصی اهلیت وصلاح آنرا دارند که وجوه برّ ومعروف بآنها داده شود.

کسانیکه بخوبی وشایستگی آنرا صرف و خرج میکنند وسپاسگذاری آنرا بجا میاورند و محاسن و خوبیهای آنرا نشر میدهند و در برابر آن

ماندهٔ پاورقی ازصفحه پیش

وفضیلت هم آنرا پنهان بنماید آن خود مانند نور قوی از ناحیه دیگری خودش را نمایان نموده و نمایندهٔ فضیلت صاحبش میباشد خلاصه کاری که برای خدا باشد اثری دارد که در ریاکاری ومقاصد پست و زشت آن اثر نیست (مترجم)

---

(١) هرکار نیکو در اصلاح وتزکیه نفس اثری دارد وهمچنین کارهای زشت وپست وناروا در افساد وناپاك وتاریك نمودن آن مؤثر است کسیکه بامرخدا اطاعت نموده برای سعادت خود ونوع خود قسمتی از مالش را بنیت خالص و پاکی در مصارف خیریه ومصالح دینی و عمومی صرف وانفاق بنماید از ناحیه بسیار مهمی باصلاح وتزکیه نفس وتهذیب اخلاق خود پرداخته است اگراین کار نیکو وسعادت بخش را ترك نموده جای آنرا به بخل وخست بدهد بدیهی است اصلاح نفس وتهذیب اخلاق را بافساد نفس وبزشت وپست نمودن اخلاق وعواطف تبدیل نموده است وزیان وخسارتی از این کار برده است نه تنها اثر اخلاقی انفاق سابق را محو کرده . (مترجم)

مودت ودوستی بخرج میدهند برای این انفاق اهلیت واستحقاق وشایستگی دارند . (۱)

امامخارج شخصی صلاح وسداد امر دراینست که نه بحد اسراف و تضییع مال برسد و نه بخست و بخل زیاد بلکه باید در خرج کردن تقدیر و تدبیر بکار رفته بعنوان اعتدال و بمیانه روی خرج شود .

اما قسمت ذخیره برای روزحاجت شخص خردمند نباید غافل باشد از اینکه روزگار حوادث و مصائب و پست و بلندی هائی دارد که باید برای آن مواقع از پیش ذخیره و مالی اندوخت زیرا که اگر ازپیش برای روزهای حاجت فکری نکند وپس اندازی ننماید وبا تمکن و توانائی برای آنها خودرا آماده ومجهز نسازد در این مواقع باقیافهٔ عبوس فقر وفلاکت روبرو و مواجه میگردد .

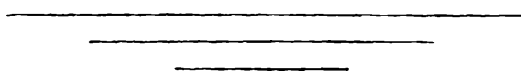
پس باید از پیش هر وقتی که ممکن باشد برای آنروز ها قسمتی از مال را ذخیره کرد اما نباید در هیچ حال از کفایت وحفظ خدا غافل بود

---

(۱) این شرایطیکه این دانشمند برای صلاحیت واستحقاق ذکرمیکند شرایط کمالی است یعنی اگروجوه بر ومعروف بچنین مردمی داده شود بکسانی داده شده است که کاملا اهلیت واستحقاق را دارا میباشند وگرنه اگر کسی ازضعیفی دستگیری بکند و بینوائی را از فقر وفلاکت نجات بدهد اگرچه آن شخص شایستهٔ آن نباشد که در مقابل دوستی کند باز احسان و کار خوبی کرده است بلکه میتوان گفت خلوص نیت در اینمورد بارزتر است تاکسی که دوستی در مقابل بخرج خواهد داد و همچنین سایر مصارف خیریه و موارد احسان .

(مترجم)

در همه احوال کافی و دفع کنندهٔ بلایا و مصائب خدا است. (۱)



(۱) بسیاری از مردم حتی از مسلمانان در این موضوع یا در طرف افراط و یا در طرف تفریط واقعند یعنی یا چنان بعالم اسباب متوجه شده و درملاحظه و مراعات آن از حد گذشته افراط میکنند که خدا را فراموش مینمایند و از این حقیقت‌روشن غافل میباشند که وجود اسباب و آثار از خدا است همه کس درزندگی خودش زیاد دیده که بافقدان وسائل واسباب بامشکلی روبرو شده سبب‌ساز برایش چنان سببی ساخته که وی خیال نمیکرد وباز گاهی دیده‌است که باوجود اسباب ووسایل نتیجه نگرفته است.

در مقابل اینها بعضی هم در طرف تفریط واقع شده بکلی از اسباب رو گردان ومعرض شده عقیده ندارند باینکه خدا بحکمت بالغهٔ خود درجریان مقدرات امور عالم اسبابی قرار داده است وفرموده است انسان پی‌آنها برود و در عین حال نظر واعتمادش بخدا باشد وباو توکل داشته باشد.

مؤلف باین حد اعتدال که دستور دین مقدس اسلام است اشاره مینماید. (مترجم)

سیاست مرد در بارهٔ زن

زنِ شایستهٔ و نیکو شریك مرد است در ملکش و قیم (۱) اوست در مالش و جانشین وی است در خانه اش و امین وی است در پرورش و تربیت فرزندانش .

---

(۱) مقصود از قیمومت اینست که تدبیر و رأی صائب وخانه‌داری زن خوب وشایسته در دخل وخرج شوهرش چنان مدخلیت واهمیت دارد مثل اینست که مدیر ومدبر امور دخل وخرج وی است .

واضح وروشن است که عقل ورأی و خانه داری واخلاق زن خوب در انتظام دخل و خرج و پیشرفت حیاتْ اقتصادی خانواده تـأثیر نمایان دارد چنانکه‌باز معلوم و مسلم است بدخرجی وبی‌نظمی و بداخلاقی زن از نواحی مختلفه موجب بی‌نظمی وخسارت وزیان در حیات اقتصادی و کدورت وفساد درحیات اخلاقی خانواده میباشد . (مترجم)

اوصاف بهترین زنها

بهترین زنها زنی است که دارای صفات ذیل باشد :

۱ ـ خردمند باشد .

۲ ـ دیندار باشد .

۳ ـ با شرم باشد .

٤ ـ زیرك و با فطنت باشد .

٥ ـ دوستدار و با محبت باشد .

٦ ـ ولود باشد .

۷ ـ زبان‌دراز نباشد .

۸ ـ اطاعت‌کار باشد .

۹ ـ پاکدل و بی‌غش باشد .

۱۰ ـ در پشت سر مرد و حال غیبت او امین باشد .

۱۱ ـ وزین و سنگین باشد .

۱۲ ـ با وقار باشد .

۱۳ ـ با هیبت باشد . (۱)

۱٤ ـ در مقام خدمت بشوهرش تکبر نورزد بلکه فروتن باشد .

۱٥ ـ تدبیرِ کار و کردارش را خوب و نیکو بنماید .

۱٦ ـ اندكِ شوهرش را بصرفه جوئی زیاد کند .

۱۷ ـ گرد و غبار حزن واندوه را از دل شوهرش بوسیلهٔ اخلاق نیکو و زبانش پاك کند و هموم شوهرش را با لطف مدارای خود تسلیت دهد .

---

(۱) یعنی وضع و هیکلش اجازه ندهد که کسی بانظر بدی باو نگاه بکند و یا سخن هرزه ونامناسب بگوید ویا رفتار زشت وناروائی بنماید . (مترجم)

اصول سیاست مرد در بارهٔ زن

اصول و قواعد سیاست مرد در بارهٔ زن در این سه اصل و قاعدهٔ کلی مندرج و مجتمع میباشد .

۱ ـ هیبت شدیده یعنی زن از مخالفت دستور شوهر کاملا بترسد .

۲ ـ کرامت تامه یعنی تکریم و محترم نگاه داشتن زن .

۳ ـ مشغول ساختن خاطر زن بکار مهم .

اما لزوم هیبت اگر زن از شوهر ترس و ملاحظه ای نداشته باشد شوهرش در نظرش موهون میگردد وقتی که شوهر در نظر زن موهون گردید زن بامر و فرمان شوهر اطاعت نمیکند و از چیزی که نهی کرده است خودداری نمی نماید سپس باین حد اکتفا و قناعت نکرده می کوشد کار را معکوس نموده مرد را مقهور و مطیع خود میسازد تا کار بجائی منتهی میگردد که زن فرمان فرما و مرد بالطبع فرمانبر میشود و زن از کارها و چیزهائیکه بر خلاف میل و رأیش باشد مرد را نهی میکند و مرد هم مجبور میباشد که از نزدیك شدن بآن چیز و یا کار خود داری بنماید و زن صاحب تدبیر گردیده مرد باید در تحت سیاست و تدبیر او زندگی بنماید هنگامیکه کار باینجا رسیده و اصول سیاست خانواده معکوس و واژگون گردید تمرد وطغیان و قصور رأی وسوء تدبیر و گمراهی ونادانی و هوسبازی زن در جریان مقدرات زندگی خانواده حکمفرما گردید ننگ و هلاکت و بدبختی روزگار آن خانواده را تیره و تار خواهد نمود .

پس ترس وخودداری زن ازتخلف از امر و نهی شوهر پایه‌واساس سیاست مرد است در بارهٔ زن .

این اصلی‌است که بوسیله عمل بآن راه هرعیب ونقض بسته میگردد و در غیاب مرد هم زن را در حد خود نگاه میدارد .

چیز دیگر و سیاست دیگری نمیتواند جانشین آن گشته مرد را بی‌نیاز از این عامل مهم بنماید وبدون عمل باین اصل انتظام امور مرد و زن نسبت بیکدیگر ناقص و ناتمام میباشد .

وسیلهٔ ترس زن از مخالفت دستور مرد عبارت است از امور ذیل :

۱ ــ مرد احترام خودرا نگهدارد .

۲ ــ دین و مروت خودرا حفظ کند .

۳ ــ بوعد ووعید خود عمل نماید .

اما تکریم زن یعنی مرد بزن خود شرافت و احترام قائل بشود از جمله منافع این‌کار اینست زن‌آزاد و با شرافت وقتیکه دید شوهرش نسبت باو شرافت و احترام قائل است کوشش میکند که حس احترام و تکریم شوهرش نسبت باو دوام و همیشگی داشته باشد و سعی مینماید در اینکه نگذارد علل و مبانی آن از بین برود .

این علاقمندی و سعی زن برای حفظ استدامت و همیشگی این احترام و تکریم ویرا وادار میکند باینکه برای شوهرش از خود چنان خوبی و لیاقت و شایستگی از حیث اوصاف و رفتار و کردار نشان بدهد که شوهرش بجز راه احترام و تکریم نمی توانست با تکلیف سخت و غیره آنرا بدست آورد .

بعلاوه حیثیت وشرافت زن هرقدر بیشتر باشد برشرافت و جلالت و بلندی مقام شوهرش بهتر و بیشتر دلالت میکند .

تکریم و احترام مرد نسبت بزنش عبارت است از امور ذیل :

۱ ـ اورا با وضع خوبی نگهدارد .

۲ ـ اغاره او را ترك کند (۱)

۳ ـ **خاطر زن را بکاری مهم مشغول سازد** ـ باید مرد خاطر زن را بکاری مشغول بدارد زیرا که اگر زن بیکار باشد و بمشغولیتی سرگرم نباشد همش مصروف میشود بآرایش و پیرایش وخودنمائی واینکار ویرا وامیدارد باینکه تکریم واحترام شوهرش را دربارهٔ خودکوچك بشمرد و زمان زیادتی آنرا کوتاه بداند و از نیکی و اطمینان او راضی و خوشنود نگشته بلکه خشمگین گردد . (۲)

---

(۱) اغاره در لغت بمعنی تولید حس غیرت بواسطهٔ هوو و غیره و بمعنی زیاد دقت گرفتن در کار آمده هر دو این معانی محتمل بود لذا عین لفظ مؤلف را در متن نقل و در پا ورقی معانی مناسب آن را ذکر کردم . من نتوانستم‌یکی ازاین‌دومعنی‌را بطور یقین‌ترجیح دهم شایدبعضی‌ازخوانندگان بتوانند . (مترجم)

(۲) واضح وروشن‌است همانطور که‌کار نیکو و شایسته یکی از عوامل مهم صلاح و سعادت بشر است همچنین نبودن‌کار سودمند هم زیان زیاد و خسارت مهمی بروحیات اومتوجه میسازد .

اگر هیچ ضرر وزیانی دربیکاری نباشد خود همان تضییع عمر عزیز و از دست دادن سرمایه قوا ومواهب جسمی وروحی که خدا برای رشد وصلاح و سعادت انسان باو عطا فرموده برای زیان وخسارت آدمی کافی است تا چه رسد باینکه هنگام بیکاری‌وسوسه‌ها وخاطره‌های بدی باقلب وروح وعواطف وی بازی بنمایند و چه تألم و عذاب روحی در اثر خیالات ناگوار برایش فراهم آید .

بیکاری آدمی را تنبل و کسل می نماید و روحش را پژمرده و افسرده

سیاست مرد در بارهٔ فرزندش

از جمله حقوق فرزند در ذمهٔ پدرش اینست که ویرا بنام نیکو بنامد(۱) سپس دایهٔ خوبی برای او انتخاب کند که احمق و بی‌خرد و بیمار نباشد زیرا

ماندهٔ پاورقی ازصفحه پیش

میکند و موجب دلتنگی میگردد و عقل را تیره و فکر را تاریك وعواطف را سست می نماید .

بیکاری نیرو ونشاطرا ازدست قوا وغرایز گرفته آنهارا بتدریج بسوی سقوط وانحطاط سوق میدهد بیکاری بصحت و سلامتی انسان هم‌مضرمیباشد خلاصه بیکاری ضرر وزیان زیاد بعقل وفکر وقلب وعواطف وقوا و غرایز و اخلاق وآبرو وصحت و سلامتی انسان دارد .

این ضررهای گوناگون بمرد و زن بیکار هردو متوجه میباشد.

البته مرض بیکاری در تن و روان زن که ضعیفتر از مرد می باشد بسرعت وسهولت میتواند بفعالیت بپردازد. پس بنا بر این بر مرد که رئیس خانواده و سائس افراد آن و مدیر امورشان میباشد لازم است که میکرب بیکاری را بکلی ازمحیط خانوادهٔ خود دور و بر کنار نموده در سایهٔ ایمان و تقوی بوسیلهٔ کارهای نیکو وسودمند موجبات رشد وصلاح وسعادت خود وافراد خانوادهٔ خودرا فراهم سازد . (مترجم)

---

(۱) نام شخص درروحیهٔ وی تااندازه‌ای تأثیردارد مخصوصاً درنفس مردمان هوشمند وحساس اگر پسری‌را بنام یکی ازمردان بزرگ دنیا که سودفراوانی از وجودش بعالم انسانیت رسیده است بنامند و منظور از انتخاب این اسم این باشد که این پسر پس‌ازآنکه بزرگ شد برای رسیدن بمقام بلند درعالم انسانیت همیشه فکرونظرش متوجه عظمت آن بزرگ بوده تابدینوسیله همت خودرا بلند و ارادهٔ خودرا قوی بنماید و در تربیت بعدی هم بر طبق این نظر بلند

چنانکه گفته شده است شیر سرایت میکند. (۱)

هنگام فطام بچه یعنی زمانیکه شیر خوردن بچه تمـام شده مبدّل بغذا های دیگر میگردد شروع شود بتأدیب وتربیت اخلاقی او.

پیش ازآنکه بچه بخوهای بد و عادات زشت آشنا گشته صورت آنها در صفحهٔ نفسش نقش بندد باید او را با اخلاق نیکو و صفات پسندیده و عادات ستوده روبرو و مواجه ساخت و وجودش را بآنها بیاراست.

باید بچه را ازکار های بد دور و از عاداتی که عیب شمرده میشود برکنار نمود.

ماندهٔ پاورقی ازصفحهٔ پیش

رفتار شود یعنی آن پسررا بر طبق اصول انسانیت تربیت نموده بایمان وتقوی وفضایل علمی وعملی که راه صلاح وسعادت است متوجه نمایند البته این پسر وقتی که مرد شد ازیادآوری نام آن بزرگ تاریخ استفاده خواهد کرد لذا در فقه اسلام هست که پسرهای خودتان‌را بنام پیغمبران و پیشوایان دین بنامیدو همینطور در نام گذاری دختران خوب است بنام بانوان بزرگ دین بنامند خلاصه اینگونه نام‌گذاری از جمله وسایل تلقین بنفس است که امروز خیلی مورد توجه واقع گردیده است. (مترجم)

(۱) بقدر امکان نباید بچه‌را بدست دایه داد زیرا که آن علاقه ومهری که مادر نسبت بفرزندش دارد در دایه نیست و نیز وقتیکه سرایت روحیـات بوسیلهٔ شیر دادن وجودداشته باشد چنانکه این فیلسوف اشاره میکند و در زبانها هم از راه تجربه شایع است در این صورت اطمینان بجهات اخلاقی و روحی دایه کار مشکلی است بعلاوه ممکن است دایه مرض ساری کامن و پنهانی داشته باشد که اولیای بچه ملتفت آن نشوند مادران خردمندوعلاقمند بفرزند نباید شیر دادن به بچهٔ خود را منافی شرافت و یا مزاحم راحتی خود دانسته نوردیدگان خودرا بدست بیگانگان بسپارند. البته مواقع ضرورت و حاجت مستثنی است. (مترجم)

برای نائل شدن باین مقصود مربی باید گاهی تهدید و گاهی ترغیب نماید و هنگامی بستودن و زمانی بمذمت وقتی باقبال و موقعی باعراض و یکباربمتوحش نمودن ازکار زشت وبار دیگر بمأنوس نمودن بکردار نیکو او را از بدیها گریزان و بکار های نیکو مایل و عامل بنماید و هریك از این وسایل را در جای خود بکار برد .

اگرتنها این وسائل‌کافی نباشد بلکه بکمك دست هم احتیاج پیدا کند دراینصورت نباید از زدن خودداری‌کنند وباید زدن بچه دربارنخستین کم ولی دردناك باشد چنانکه حکماء گفته‌اند واین تأدیب راپس‌ازترسانیدن سخت و آماده کردن شفیعان انجام دهد زیرا که اگر کتك اول دردناك باشد بعدازآن بچه ازکتك میترسد واگرکتك نخستین‌خفیف بوده دردناك نباشد بچه دیگر ازکتك نمیترسد و بآن اعتنا نمینماید .

آموزش و پرورش مدرسی فرزند

زمانیکه مفاصل بدن بچه سخت و زبان وی درست گویا و گوشش برای شنیدن و پذیرفتن سخن آماده ووجودش مستعد فرا گرفتن علم وادب گردید باید باو علم وادب آموخت .

اولا باید درانتخاب آموزگار ومربی اودقیق شدکه خردمند ودین دار باشد و براه تهذیب اخلاق و پرورش و تربیت بچه آشنا و بینا بوده باوقار و سنگین با مروت و پاك دامن و نظیف باشد و راه معاشرت را بداند .

اجتماع در آموزشگاه و فوائد آن

اگر درآموزشگاه بچه تنها باشد یعنی همدرس وهمکار دیگری با او نباشد موجب رنجش آموزگار و شاگرد هر دو میگردد لذا بهتر این است که از فرزندان مردمان جلیل که دارای اخلاق و آداب میباشند درمدرسه مجتمع شده در دور هم بفرا گرفتن علم وادب و اخلاق بپردازند این کار و ترتیب چند فایده در بردارد :

۱ ـ شاگردان همیشه با نشاط و حریص بآموختن علـم و ادب و اخلاق میباشندگاهی بایکدیگر مباهات میکنند وگاهی بحال همدیگر غبطه می‌خورند .

وموقعی عزت نفس وادارشان مینماید ازدیگرشاگردان عقب نمانند .

۲ ـ شاگردان مجتمع با یکدیگر سخن میگویند این سخن گفتن سبب روشنائی و فزونی عقل و فهمشان میگردد زیرا هریك شیرین‌ترین

سخنی را که دیده و شنیده است بدیگری میگوید و این شیرینی موجب شگفتی و شکفتی سبب حفظ و گفتن آن بدیگری میگردد .

۳ ـ فایدهٔ دیگر اجتماع که گفتیم آنست شاگردان با یکدیگر رفیق میشوند و بهمدیگر احترام مینمایند و میخواهند بر یکدیگر سبقت کنند ومعاوضه ومبادله حقوق مینمایند همهٔ اینها اسباب مباهات ومحاکمات ومسابقه بوده موجب تهذیب اخلاق و تحریك همت ها و تمرین عادات خوب می باشند .(۱)

چه باید آموخت

درمرتبهٔ اول بایدقرآن را بیاموزند ونشانه‌های دین راباو تلقین کنند

---

(۱) برای حصول این فوائد درآموزشگاه‌این دانشمند بزرگ دوچیز را بطور شرط اساسی ذکر کرده یکی اینکه‌آموزگار ومربی بچه ها دارای آن اوصاف پسندیده و اخلاق فاضله‌ایکه بیان کرده است باشد و دومی اینکه شاگردان از فرزندان خانوادههای اخلاق و ادب در آموزشگاه جمع بشوند اماشرط اول که راجع بمعلم ومربی میباشد درهرحال ودرهر آموزشگاه خواه عالی وخواه دانی باشد باید مراعات شود تاتحصیل شاگردان بصلاح وسعادت دنیا وآخرت تمام شود اما شرط دوم درمدارس عمومی که از هرطبقه شاگرد پذیرفته تعلیم وتربیت میکنند غیرعملی است وصلاح هم نیست که این‌مدارس که برای تعلیم وتربیت فرزندان ملت و توسعهٔ معارف تأسیس شده اند جلو شاگردان را که از طبقات مختلفه می آیند بگیرند . وقتیکه بجهات دینی و اخلاقی وادبی‌معلم ومربی دقت ومراقبت بعمل‌آمد ووضع مدارس چنان‌خوب ومنظم ومطابق میزان فضیلت صورت گرفت که محیط علم و اخلاق و ادب گردید باوجود این دو شرط نه‌تنها ورود شاگرد از طبقاتیکه تربیت اخلاقی خانوادگی خوب ندارند زیان بشاگردان دیگر نمیرساند بلکه خود آنها در مدرسه اصلاح میشوند . (مترجم)

و اصول وقواعد زبان‌راتعلیم نمایند. پس از آموختن قرآن و حفظوقواعد زبان نظر کنند چه هنر وصناعتی را میخواهند برای بدست آوردن مال و وسیلهٔ معیشت بیاموزند اصول و قواعد آن رشته را تعلیم نمایند. (۱)

استادی که میخواهد صناعت بیاموزد بایدبداندکه نمیتواند بهرشاگرد هرصنعتی را تعلیم کند بلکه هرکدام ازشاگردان ذوق وشایستگی آموختن وفرا گرفتن صناعت مخصوصی رادارند باید بهرکس مناسب ذوق واستعدادش صناعت آموخت وگرنه تعلیم و تربیت نتیجه مطلوبه نمیدهد. دلیل براین سخن اینست اگرهمه کس شایسته ومستعدآموختن همهٔ صنایع بودمیبایست همه کس دارای ادب وصناعت باشد وهمهٔ مردم به‌برگزیدن شریفترین آداب و عالیترین صناعات اجتماع بکنند.

و دلیل دیگراینست آموختن بعضی از آداب برای قومی آسان وبرای

---

(۱) درچیزهای آموختنی خواه مدرسی باشد وخواه‌غیر مدرسی منظور اساسی بایددرنظرباشد یکی آنکه‌لازمهٔ حیثیت انسانیت وزندگی شرافتمندانه و سعادتمندانه بشر است البته آموختن این قسمت در درجهٔ اول بوده وبر همه کس لازم وضروراست. قرآن مجید که بزرگترین ومهمترین کتابهای مذهبی وغیر مذهبی دنیااست اصلاح همهٔ شئون حیات مادی ومعنوی بشر را در نظر گرفته آئین انسانیت ورهنمای صلاح وسعادت است البته لزوم آموختن آن در درجهٔ اول بوده وباید بطور عموم بهمه کس تعلیم بشود.

منظور دوم بدست آوردن وسیلهٔ معیشت میباشد در این قسمت البته بایدخصوصیات واستعداد وذوق وسلیقه اشخاص را درنظر گرفت ومطابق تناسب و شایستگی هر کس فنی وصنعتی باو آموخت البته چون این قسمت پس از آموختن قسم اول که مشترك وعمومی بود صورت میگیرد باید برطبق اصول آن یعنی برطبق آئین آن بوده صالح انسانیت باشد که از آن در فقه اسلامی بکسب حلال ومشروع تعبیر میشود. (مترجم)

دیگری دشوار میباشد لذا می‌بینی بعضی ازمردم پی بلاغت میروند وبرخی پی نحو و بعضی پی شعر و دیگری پی خطابه هر کسی رشتهٔ مناسب ذوق خودرا تعقیب مینماید وهمچنین وقتیکه از رشته‌های مختلف زبان خارج شده برشته های دیگر فنون و صنایع نظر میکنی می‌بینی یکی علم طب را اختیار مینماید و دیگری هندسه را و همینطور طبقات مختلفهٔ مردم هر طبقه ای رشتهٔ مخصوصی را اختیار و تعقیب مینمایند.

علت این انتخابات و مناسبات و شایستگی ها علل خفیه و اسباب غامضی‌است که فهم و ادراك بشر از دریافتن آنها قاصر و کوتاه است و از قیاس ونظر بیرون است کسی آنها را نمیداند مگر خدا.

پس بنابراین استاد پیش‌از شروع بتعلیم باید طبع وقریحهٔ شاگردش را بسنجد و هوشش را بیازماید سپس مناسب ذوق و استعدادش برای وی از هنرها و صنایع انتخاب نماید.

و پس‌از آنکه یکی از هنرها وصناعات را برای شاگرد برگزید از اندازهٔ میل ورغبت شاگردش نسبت بآن اطلاع حاصل کند ونیز بداند که آیا در آن رشته سابقهٔ دانشی دارد یا بکلی بی‌اطلاع و بی‌سابقه میباشد وآیا افـزار و آلات کارش با او سازگار است یانه و آنگاه عزم خود را جزم کند چه این ترتیب با اصـول حزم موافق تر و از تضییع وقت شاگرد دور تر میباشد.

واداشتن فرزند بتأمین زندگی خود

زمانیکه فرزند تااندازه‌ای اصول وقواعد صناعت‌رافرا گرفت‌مقتضای تدبیر اینست که از همانوقت او را وادارند که از همان مقدار اطلاع خود برای کسب وتأمین معاش خود استفاده نماید (۱)

واینکار دوفایده در بر دارد :

۱ ــ وقتیکه لذت استفاده از صناعت خودرا در تأمین معاش چشید بسود ومنفعت‌کارش علاقه‌مند و محبتش بصنعتش بیشتر شد در تکمیل آن میکوشد .

۲ ــ پیش از آنکه تأمین معیشتش کاملا بعهدهٔ خودش قرار گیرد بطلب معاش عادت میکند .

ما کمتر دیدیم از پسران ارباب مکنت از اعتماد بدارائی پدر سالم مانده باشد و هنگامیکه بدارائی پدر اعتماد نمود این اعتماد اورا نمیگذارد پی‌صناعتی رفته‌تابدینوسیله طلب معیشت بنماید ومانع میشود ازاینکه ادب تحصیل کرده بزیور آن خودرا بیاراید .

---

(۱) البته باید کار کردن و استفاده نمودنشان باندازهٔ استعداد و صلاحیتشان بوده ازحد خود تجاوز نکنند زیرا که اگر بکارهای فوق صلاح خود مداخله نمایند ویامزد زیاد بگیرند زیان بخود ودیگران میرسانند مخصوصاً درقسمت هائیکه کارشان بانفوس وحقوق مردم تماس داشته باشد مانند تعلیم و قضاوت و پزشکی ومانند اینها اگر این نکته را مراعات نکنند زیان وخسارت مهمی بجامعه متوجه خواهند نمود . (مترجم)

و نیز مقتضای تدبیر اینست پسر وقتیکه بکسب معاش از صناعت خود موفق گردید برای او زن گرفته خانه اش را جدا بنمایند تا بازیچهٔ شهوات نشود . (۱)

---

(۱) این چند دستور اخیر برای حفظ فرزندان ازخطر وآسیب گوناگون که صحت مزاج وسلامتی روح وعقل واخلاق وعواطفشان‌را دراول دورهٔ جوانی تهدید مینمایند نهایت درجه مهم میباشد . (مترجم)

سیاست مرد در بارهٔ خدمتکاران

فایده خدمتکار

خدمتکاران انسان بمنزلهٔ اعضا وجوارح بدن وی میباشند ونیز همانطوری که گفته‌اند نگهبان مرد بمثابه روی وی و محررش بجای قلمش و کسی که پیغام اورا میبرد بمنزله زبانش میباشد همچنین ما میگوئیم خدمتگذاران مرد دست و پای مردند زیرا کسیکه کار پای شما را انجام دهد بجای پای شما است و کسیکه کار چشم‌را انجام داده شمارا از آنچه که دیدگانتان حفظ میکند حفظ نماید بمثابه چشم شما است.

پس فایدهٔ خدمتگذار بسیار مهم‌است. اگر خدمتکار نباشد تا اندازهٔ مهمی راحتی از شما سلب میشود.

سزاوار است اینکه خدا را حمد کنی درمقابل این‌نعمت که برای تو از خدمتکاران و کارگذاران مسخر کرده ونیز سزاواراست اینکه آنهارا بخودت نزدیك کنی وازخودت دور نکنی وتفقد نمائی و مهملشان نگذاری و با رفق رفتار کنی و تنگ نگیری زیرا که آنها هم بشرند خسته و ملول میشوند و سستی و پیری بآنها عارض میگردد حوائج و خواهشهائیکه در طبیعت بشر هست برای آنها هم هست.

راه انتخاب خدمتکار

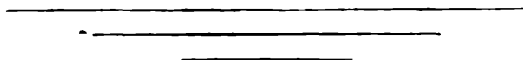
راه انتخاذ خدمتکار اینست که نخست او را بشناسی و امتحان کنی واز صفات و اخلاق وافکار وکردارش آگاهی یابی سپس او را برای خود بسمت خدمتگذاری بپذیری.

اگر نتوانستی چنین شناسائی و آگاهی از وضع و حالش بدست آوری آنگاه از راه حدس و تقدیر و فراست بقیافه و وجناتش بدقت نظر کردن ووارد شدن بااو ازراههای مختلف تااندازه‌ای سبب آگاهی از اخلاق و احوالش میباشد. از کسانیکه امراضی مانند برص و غیره دارند دوری کنید ودرخدمتکار کمی عقل وحیا برشهامت وخفت زیاد رجحان وبرتری دارد و بکسانیکه داهیه هستند اطمینان نکنید زیرا که آنها از مکر و حیله عاری نمیباشند.

پس ازاین مراتب نگاه کن خدمتکاری که میآوری بچه‌کار صلاحیت دارد هر کاری که می‌بینی صلاحیت وشایستگی آنرا زیاد دارد بآن کار اورا بگمار و انجام آنرا از وی بخواه خدمتکار و کارگذار را از کاری بکار دیگر و صناعتی بصناعت دیگر انتقال ندهید زیرا که اینکار از جمله عوامل مهم فساد و خرابی کار است برای هر کس معرفتی و صنعتی میباشد که مطابق طبع و غریزه‌اش بوده مانند طبیعتش گشته نمیتواند از آن دوری کند پس وقتی که کارفرما خدمتکاررا از کاری که آنرا نیکو واستوار کرده وممارست وعادت نموده انتقال دهد بکار دیگری‌که کارفرما آنرا برای خودش برگزیده

و بارادهٔ خویش انتخاب نموده ولی با طبع و ذوق خدمتکار سازگار نیست بلکه مورد نفرت او میباشد البته نظام خدمتگذاری مختل میگردد و کار دومی را بطور اجبار انجام میدهد در نتیجه این کار اجباری حال خدمتکار مثل حال مریض میشود.

درمأموریت جدید وجود این خدمتکار سودمند نمیگردد مگر اینکه چند برابر آن از مهارت وصلاح کار اولی دور شود و آنرا فراموش نماید و هنگامیکه دو باره بسوی آن برگشت کارش بد تر و خراب تر از مأموریت جدیدش می‌شود.



چند دستور سودمند

سزاوار نیست در مقام خرده‌گیری و تغیر بر خدمتکار کارش را از دستش بگیری زیرا این کار در اثر کم حوصلگی و بی صبری و کمی حلم سر میزند و نیز اگر کار او را از دستش بگیری محتاج بدیگری میباشی که آن کار را انجام دهد وقتیکه این کم حوصلگی و این گونه سیاست عادت تو باشد نمیتوانی خدمتکار را نگهداری بالاخره بی خدمتکار خواهی ماند پس سزاوار اینست که در دلهای خدمتکاران این سخن جای دهی و راسخ کنی که هیچیك از آنها ازخانهٔ تو بیرون نخواهند رفت وهمیشه در خانـه این سیاست باصول مروت و کرم و وقار نزدیکتر میباشد. خدمتکار دلبستگی ودلسوزی ومحبت و طرفداری نسبت بتو نمیکند مگر اینکه درنظر او محقق باشد که بامخدوم و کارفرمایش درنعمت وملك و منفعتش شریك و سهیم میباشد و از عزل و بیرون کردن ایمن خواهد بود.

وقتیکه خدمتکار گمان کرد که حرمتش پیش صاحبش محفوظ نبوده و مقام پایداری در نظر او ندارد اهتمام و علاقه بکار چنین صاحب کاری بخرج نمیدهد وبلکه همش ذخیرهٔ اندوختن برای روز بدرفتاری مخدوم وبیرون رفتن ازخانهٔ اومیباشد.

باید کار فرما برای نیکو کردن رفتار و کردار خدمتکار تا حد اخراج از خانه مراتب دیگری از طرق اصلاح در دست داشته باشد وآنها را بکار برد.

بنابراین خدمتکاریکه رفتار و کردارش را نیکو کند باید نیکوئی او را استوار کرد و در موقع لغزش عفوش نمود وهرگاه یکی از آنها پس ازتوبه توبه وعهدرا شکسته باز کارزشتی کند باید بنحوی عقوبتش کرد وتااندازه‌ای سطوت باو نشان داد ومادامیکه رشته خدمتش نگسسته وباصرار بکار زشت تجاهر ننماید باید از درست شدن اخلاق و کردارش ناامید نگردید و هرگاه خدمتکاری که گناه سخت و یاخیانت شنیعی بکند که قابل بخشش نباشد و قانون سیاست اجازهٔ عفو ندهد مصلحت اینست هر چه زود تر چنین خدمتکاررا ازخانه بیرون کنند وگرنه خدمتکاران دیگرهم فاسد میشوند .

ابواب رساله در بیان آنچه سزاوار میباشد مرد در بارهٔ اصلاح نفس و خانواده‌اش بکاربرد بپایان رسید دراین رساله ازسخن زیاد ما مقدارکمی را گفتیم و شرح و بسط را کنار گذاشته باجمال گوئی پرداختیم .

قسمت دوم

مأخوذ از شفا

تذکر

چون مؤلف « رساله تدبیر منزل » بمنظور ازدواج و تشکیل خانواده و اساس استحکام و مصالح آن نظر داشته و از آن طرف هم توجه انظار باین نکات لازم و ضرور است مناسب دیدم قسمتی از مطالب مهمی را که فیلسوف نامی ایرانی :

شیخ الرئیس ابوعلی سینا

در آخر « کتاب شفا » در این موضوع نوشته است ترجمه کرده و قدری هم دراطراف آن سخن بگویم وشرح وبسط قائل شوم تا مطالب روشنتر گردد .

نجمی زنجانی

اساس و منظور ازدواج

شیخ الرئیس در کتاب شفا اساس و یا منظور عمده ازدواج و زناشوئی را امر توالد و تناسل که مـایهٔ بقاء نوع انسان است قرار داده میگوید: « در ازدواج نخستین چیزی که لازم است بآن آغاز شود اینست بازدواجی اقدام شود که وسیلهٔ تناسل گردد و دعوت مردم بچنین زناشوئی و ازدواج واجب و لازم است زیرا چنین ازدواج سبب بقاء نوع است و بقاء نوع دلیل جود خداست » .

در این عبارت بدو نکتهٔ مهم اشاره شده است .

۱ ــ اینکه اساس و یا منظور عمده زناشوئی و ازدواج باید توالـد و تناسل باشد و باید بازدواجی اقدام نمود که این منظور را تأمین نماید.

در رساله تدبیر منزل که ما آنرا ترجمه کردیـم منظور زناشوئی و ازدواج تنها جنبه اقتصادی قرار گرفته بود و تولد فرزندان بطور امرقهری و یکی از لوازم و آثار طبیعی زناشوئی معرفی شده بود.

از مجموع این دو سخن که در مقام بیان اساس و یا منظور عمده زناشوئی در دو کتاب نوشته شده بطور واضح و آشکار معلوم میگـردد که مؤلف بجنبه های مختلف موضوع متوجه بوده ولی درهردو مقام خواسته است یکی از مصالح و منافع عمده ازدواج را بیان کرده و آنرا اساس و یا منظور عمدهٔ ازدواج قرار دهد .

ولی اساس و منظوری که برای امر ازدواج در رساله تدبیر منزل و کتاب شفا گفته شده است با هم فرق وتفاوت دارند و این فرق وتفاوت

هم نه تنها در خود این دو جنبه و مصلحت است که یکی جنبه و مصلحت اقتصادی است و دیگری جنبه و مصلحت حیاتی و نوعی است بلکه درآثار و لوازم این دو جنبه ومصلحت درشئون زندگی‌انسان هم فرق وتفاوت زیاد دارند حیات علمی و ادبی و اخلاقی و اجتماعی بشر در هریك ازاین دو حال طوری و بشکلی پیش میآید که در آن دیگری آن طور و بآن شکل نیست بدیهی است کسیکه برای تأمین جنبه ومصلحت اقتصادی (اندوختن و ذخیره کردن مال و نگهداری و حراست آن چنانچه در رساله تدبیر منزل شرح داده شده است) اقدام بامر ازدواج مینماید با آن شخصی که برای تولید مثل و بقاء نوع زناشوئی کند خیلی تفاوت خواهند داشت. حیات دینی و علمی و ادبی و حقوقی و اخلاقی و اجتماعی و صحی خانواده‌ای که بدست این دو شخص تشکیل مییابد یکسان نخواهد بود اولی چون اساس و منظور زناشوئی وتشکیل خانواده را تأمین جنبه مادی‌قرار داده و جمع کردن و اندوختن مال و مایه حیات جسمانی را وجهه همت خود ساخته است لذا بحیات معنوی چندان توجه نمیکند و بعلم ومعرفت و دین و اخلاق وآداب وتربیت و بالجمله بحقوق بشریت وفضائل انسانیت مانند آن دیگری اهمیت نمیدهد و دومی چون هدف و منظورش از زناشوئی و تشکیل خانواده یك امر نوعی است که حیات و بقاء نوع است و طبعاً این حس و ادراك در اثر معرفت و بصیرت حاصل میگردد لذا چنین شخصی برای جامعه فرزندان نیرومند و آبرومند و صالح و رشید تقدیم مینماید و این منظور هم عملی نمیگردد مگر با توجه شایان بحیات علمی و دینی و اخلاقی خانواده و اهمیت دادن بپرورش نیکو وسودمند فرزندان .

پس معلوم گردیدکه این دومنظور (منظور اقتصادی مادی ومنظور نوعی معنوی) فی حد ذاته و در آثار و لوازم با یکدیگر فرق زیاد دارند.

کسانیکه با منظور واساس قرار دادن یکی حتی جنبه دیگری را از نظر دور نسازد و ضایع نکند کم است زیرا که چنین شخصی باید دارای معرفت و بصیرت کافی و شایان باشد و آنهم در مردم کم است .

پس لازم است در این موضوع قدری دقیق شده به بینیم کدام یك از این دو جنبه و مصلحت قابل این است که اساس و منظور ازدواج و تشکیل خانواده قرار گیرد و به بینیم آیا میتوان منظور و اساس دیگری قرار داد که دارای دائرهٔ وسیعتری بوده بتواند فوائد ومصالح ازدواج و خانواده را بهتر فراهم سازد وهمه مصالح و منافع آنرا درنظرگرفته مصالح حیات مادی و معنوی هردو را تأمین بنماید ؟

اما درمقام ترجیح یکی ازاین دو جنبه ومصلحت که ذکر شد البته معلوم است که انظار مختلف است بعضی جنبه و مصلحت اقتصادی را ترجیح میدهند و برخی جنبه و مصلحت حیاتی و نوعی را بهتر و برتر می دانند .

مردمان مادی که مادیات را هدف و منظور قرار میدهند البته هر چیزی که وسیله جمع آوری مال باشد وقوا را برای اینمنظور بهتر بجریان بیندازد ارزش بیشتر و اهمیت زیادتری بآن قائل میشوند و همه چیز را از لحاظ مادی مورد توجه و علاقمندی قرار میدهند اینان بجنبه ها و جهات دیگر اشیاء و موضوعات نگاه نمیکنند و مقایسه و موازنه درست با میزان خرد و دانش بین جهات وجنبه ها نمی‌نمایند تا بگوئیم دلیل منطقی اینها چیست و خود اینها هم هرگاه بامیزان عقل وشرع براه و روش خود

بنگرند خود بتنقید و ملامت خویشتن میپردازند و کار خود را بوالهوسی و هوا پرستی میدانند.

ولی بدون تردید همه اشخاصی که بجنبه مادی این قبیل موضوعات نگاه کرده وآنرا مورد توجه وعلاقمندی قرارمیدهند اینطورنیستند که بجنبه های دیگر ابداً متوجه نباشند و از آنها بکلی منصرف باشند خصوصاً شخص دانشمندی مانند فیلسوف بزرگ ابن سینا. البته چنین دانشمندی وقتی که جنبه مادی موضوعی را که جنبه های دیگر مهم وآشکاری هم داشته باشد مورد توجه قرارداد معلوم است که آن جنبه های دیگر را ازنظر دور نمیسازد و عدم فرض نمینماید بلکه میخواهد از رهگذران جنبه مادی وارد جنبه های دیگر بشود وشاید علت اینکه از آن جنبه و جهت شروع میکند این باشد می بیند بیشتر مردم را از این راه بهتر میتوان متوجه منظور نمود.

پس معلوم گردید اساس و منظور قرار دادن جنبه مادی اگر از لحاظ مادّیگری صرف باشد مذموم و بی منطق بوده مورد ندارد ولی اگر برای جلب توجه و رهگذر قرار دادن باشد البته مذموم و بی منطق نیست مخصوصاً با اینکه می بینیم بسیاری از مردم بدین طریق متوجه بموضوع میشوند ولی چیزی که هست در اینصورت برای جلب نظر وبحد لزوم شایسته و مناسب است ولیکن اساس و منظور قرار دادن را نشاید و همچنین جنبه نمایان و بر جسته و مهمتر موضوع قرار دادن منطق و دلیل ندارد.

پس معلوم گردید که جنبه مادی برای اساس و منظور قرار دادن برای موضوعی بسیـار مهم و دارای جنبه های دیگر بارزتر و مهمتر مانند موضوع ازدواج اصلااصلاحیت ندارد تا چه رسد بمزیت ورجحان چنانکه درحواشی رساله تدبیر منزل هم راجع باین موضوع سخن گفتیم.

وقتیکه یکی از طرفین از بین رفت طبعاً می ماند دیگری ولی لازم است در حال آن جنبه دیگر موضوع که طرف مقایسه بود نیز نظر و مطالعه دقیق بنمائیم زیرا تنها عدم صلاحیت یکی از طرفین مورد مقایسه صلاحیت طرف دیگر را ثابت نمیکند بلکه باید صلاحیت و شایستگی آن از خارج و بدلیل دیگر ثابت و محرز باشد پس‌از این ثبوت واحراز البته ازمقایسه واحراز عدم صلاحیت طرف دیگر تعین پیدا میکند که از مزیت و رجحان بالاتر است .

اما اینکه تولید مثل و ابقاء نسل صلاحیت دارد اساس و منظور ازدواج قرار گیرد یا نه ونسبت بین ازدواج وتناسل چیست با اندك دقت و نظر بحقیقت و ماهیت ازدواج و تناسل معلوم میگردد .

ارتباط و نسبت بین ازدواج و تناسل یك امر طبیعی است مقدمه بودن اولی برای دومی و نتیجه بودن دومی برای اولی از لوازم این دو موضوع و یکی از نوامیس و سنن عالم خلقت است .

عدم صلاحیت بعضی از اشخاص برای تناسل بجهة علل و عوارضی و در نتیجه نبودن تولید مثل در ازدواجشان زیان باین ناموس و سنت عالم خلقت نمیرساند بلکه درجهان آفرینش این ناموس و سنت ناموسی است کلی و سنتی است ثابت وجاری. برکنار بودن بعضی از اشخاص از این ناموس وسنت خود دلیل روشنی است براینکه درآنها علت وعارضه ای پیدا شده است که از خیر و سود این سنت الهی محروم شده‌اند .

در صورتیکه ارتباط و ملازمه بین دو چیز تا این اندازه باشد و بر طبق حکمت و نظام خلقت یکی مقدمه و دیگری نتیجه باشد جا دارد که

بنظر فلسفی گفته شود منظور از وجود اولی دومی است ودومی علت غائی وجود اولی است .

پس صلاحیت تناسل بـرای منظور ازدواج واضح و آشکار است مخصوصاً با اندك توجه بناموس ازدواج در کائنات که این سنت و ناموس در آنها وجود داشته و برای تولید است .

این غرض ومنظور علاوه از اینکه یك امر طبیعی و برطبق حکمت ونظام عالم خلقت است و دراثر این معنی ریشه و اساسش استوار وتغییر ناپذیر و غیر قابل زوال است اثرات مهم و مستقیمی در حیات اخلاقی و اجتماعی واقتصادی و عمرانی بشر دارد تکثیر جمعیت وتوجه کامل بپرورش اخلاقی و اجتماعی وتأمین مصالح مادی درخط اعتدال و درنتیجه تقدیم فرزندان زیاد صالح و رشید دیندار بجامعه انسانی از آثار مستقیم توجه و عنایت باین غرض عالی و منظور سامی است .

ولی با وجود چنین اهمیت در این غرض ومنظور باز جای بحث و گفتگو درعلت غائی ومنظور ازدواج قراردادن آن برای ازدواج وزناشوئی بنی نوع انسان باقی است زیرا که اولا ازدواج انسان مانند آمیزش و نزدیکی نر و ماده در حیوانات و نباتات نیست که فقط برای تولید مثل و ابقاء نوع باشد بلکه اثرات و نتایج مهم دیگری نیز از آن بحیات فردی و شخصی زن ومرد (زوجین) عاید میگردد اثرات ونتایج اخلاقی و اجتماعی و صحی و اقتصادی وعمرانی که ازتشکیل خانواده برای زن ومرد حاصل میشود واضح و آشکار بوده برای هوشمندان و خردمندان پوشیده نیست و همچنین آسایش و راحتی و خوشی و حظوظ نفسانی حلال ومشروعی که عاید زوجین میگردد بقدری مهم است که همه کس دانا ونادان وپرهیزکار

و شهوترانان بآنها علاقه و دلبستگی دارند همه این جهات و مطالب را در برابـر منظور تولید مثل و ابقاء نسل که یکی از وظایف بشر است بکلی بی‌اهمیت دانستن و از نظر دور ساختن و یا همه آنهارا با آنهمه اهمیت و نیرو و نفوذ تابع منظور تناسل قراردادن مخالف قانون عدل وانصاف بنظر میآید و در صورت هضم حقوق جهات و شئون دیگر عقل و شرع هم بآن موافقت نمینمایند و آنرا امضا نمیکنند.

وثانیاً منظوری که برای یك امرعمومی و همگانی تعیین میگردد و دستور داده میشود که همه در آن کار آن منظور را در نظر بگیرند باید طوری باشد که برای همه مردم توجه بآنمنظور وهدف قرار دادن آن سهل و عملی باشد در صورتیکه در این موضوع یعنی منظور و هدف قراردادن تناسل یك استعداد خاص قوی میخواهدکه ملاحظه حظوظ نفسانی‌شخصی و جهات قوی و نافذ فردی را کنار گذارده فقط تولید مثل و ابقـاء نوع را در نظر بگیرند و بدیـهی است که این استعداد در بیشتر مردم نیست و حتی بیشتر اشخاصی که بخیر و صلاح خود مقید و مراقب میباشند نیـز استعداد این کار را ندارند و از آنطرف هم چنانکه گفتیم دلیلی برای این کار نیست . و علاوه از اینکه دلیل وداعی بر این کار نیست تولید مثل برای بقاء نوع که یکی از وظایف بشریت است با دیگر وظایف وتکالیف حیاتی و شئون و جهات فردی منافات ندارد بلکه بمقتضای قانون حفظ تعـادل و توازن کمك و مساعد یکدیگرند .

علاوه از ایـن دو جهت یك جهت دیگری هم هست که بسیار مهم است و آن اینست که بعضی از مردم گرچه در اثر علل و عوارض باشد و یا در اثر زیادی سن و سال باشد از تولید مثل ونسل محروم میباشند ولی

علل و جهات دیگر جز تناسل آنها را الزام بازدواج مینماید پس آیا در ازدواج چنین اشخاص که جز تولید مثل و نسل جهات و اثرات دیگر ازدواج ازقبیل جهات اجتماعی واخلاقی واقتصادی موجود است میتوانیم بگوئیم منظور ازدواج حاصل نشده است .

البته نمیتوانیم بلکه معلوم و مسلم است که ناموس ازدواج در بشر یك دایره وسیعتر و اثرات و نتایج بیشتر از آنچه که از عالم حیوانات و نباتات و غیره محسوس است دارد .

پس برای این جهات و علل میبینیم منظور قراردادن تنها تناسل برای ازدواج مواجه با اشکال میگردد .

بنابر این اگر صلاحیت تناسل (تنها) برای منظور ازدواج قرار دادن هم ثابت و محرز باشد نمیتوان آنرا بهترین و عالیترین منظور که جامع و کامل باشد قرار داد .

پس بهتر اینست که بگوئیم ازدواج یك وظیفه و تکلیفی است که بمقتضای فطرت و عقل و دین و دانش برای همه کس لازم است و آثار و نتایج بسیار مهم شخصی و نوعی و مادی و معنوی دارد یکی از آنها تناسل است که سبب بقاء نوع انسان است دیگری تأمین احتیاج غریزهٔ جنسی است قویترین محرك و داعی بر ازدواج است و وجودش در انسان تنها برای توالد و تناسل نیست بلکه فواید و نتایج دیگری هم دارد چنانکه با اندك دقت در اثرات ازدواج وحیات خانوادگی پیدا است ودیگری تأمین صحت مزاج است که بتجربه و اصول بهداشت (حفظ الصحه) ثابت شده که ازدواج علاوه از فواید و نتایج دیگرش برای تأمین صحت مزاج لازم است و همچنین نتایج اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی و فوائد دیگر ازدواج که

برای هوشمندان و خردمندان پدیدار و آشکار است .

پس ازدواج یکی از مهمترین وظایف زندگی بشر است که فوائد و نتایج گوناگونی دارد برای هرکس لازم است برای انجام وظیفه باین کار اقدام نماید و از فوائد و نتایج آن بهره مند گردد

این اساس و منظور که ما گفتیم هم جامع و ناظر بهمه مصالح و منافع ازدواج است وهم طوری است که همه طبقات مردم هرکس برحسب استعداد عقلی وفکری ودیگرشئون وجهات وجود خود به فوائد و نتایج آن متوجه شده بآن اقدام مینماید . هرکه عقلش بیش حظش بیشتر .

و همچنین همه کس را مطابق فهمش میتوان بانجام این وظیفه و استفاده از فواید مهمش وادار نمود .

دعوت مردم بازدواج

دومین مطلب مهم عبارت شیخ وجوب و لزوم دعوت مردم بازدواج است .

این دعوت یکی از مصادیق مهم دعوت بخیر استکه بمقتضای عقل و دستور دین مقدس اسلام واجب و لازم است .

ازدواج با اینکه یکی از مهمترین وظایف و پر سودترین تکالیف حیاتی‌انسان است باوجود این بسیاری از جوانان و بلکه از غیر جوانها از اهمیت و نتایج مهم آن‌غافل‌میباشند و بلکه بعضی‌ها زندگی تجرد را برآن ترجیح میدهند .

البته این غفلت و بی‌خبری از غفلت و بی‌خبری ازحکمت و سنت خلقت ناشی‌می‌گردد و ترجیح بی‌منطق زندگی تجرد بر زندگی تأهل‌جز عدم اطلاع و آگاهی کافی ازمصالح ازدواج علت وجهت دیگری ندارد .

میدانیم بعضی از جوانان و شاید همه طرفداران زندگی تجرد خودرا ازنادانی وبی‌خبری و بی‌خردی دور و برکنار میدانند .

ولی درنظر خردمندان و دانشمندان معلوم ومسلم استکه ازدواج یك ناموس و سنتی است خدائی و خودداری از آن و اختیار زندگی تجرد برخلاف حکمت و نظام عالم آفرینش است و بدون شك و تردید عقیده ترجیح زندگی تجرد بر زندگی تأهل وتشکیل خانواده برخلاف‌دین و دانش و خرد و احساسات و عواطف است .

•

اینکه ازدواج یك سنت و ناموس ثابت و جاری خدائی است و زناشوئی یك وظیفه و تکلیفی است طبیعی وحیاتی امری است واضح و روشن فهم و ادراکش متوقف برکسب دانش و بینش نیست بلـکه هرکس تا اندازه‌ای هوش و خرد داشته باشد و بدیده بصیرت بشئون زندگی خود نظر کند این وظیفه وتکلیف خودرا می‌فهمد.

آنانیکه از لزوم و اهمیت این وظیفه حتمی حیاتی غافل و بیگانه بوده در انجامش سهل انگـاری و مسامحه مینمایند و یا با آن مخالف بوده زندگی تجرد را برآن ترجیح میدهند اگر دقت ومطالعه درست در اطراف موضوع کنند فکرشان تغییر مییابد وبحقیقت مطلب متوجه میشوند و خود را از زیان و خسارت تخلف از ناموس و سنت عـالم آفرینش حفظ مینمایند.

ولی این قبیل اشخاص خاصه جوانان بآسانی نمی‌توانند خود دیدهٔ بصیرت باز نموده بشئون زندگی خود بچشم بصیرت نگریسته وظیفه خودرا چنانکه شاید وباید بفهمند ودراثر باقی‌ماندن‌شان در نادانی زیان فراوان برحیات شخص آنان و برحیات نوع عاید می گردد.

پس برمردم خردمند و دانشمند لازم و واجب است‌که نیازمندان وجوانان را بامر ازدواج دعوت نمایند.

چون موضوع دعوت بازدواج امری است مهم لذا آشنائی بچگونگی دعوت نیز لازم و بایسته است.

شیخ پس ازگفتن منظور تناسل در ازدواج گفت « دعوت بر چنین ازدواج واجب است » مفاد این عبارت اینست که دعوت باید طوری باشد که اقدام کننده بامر ازدواج را بمنظور تناسل آشنا سازد.

ما در بیان منظور ازدواج گفتیم که منظور ازدواج باید یك امر جامعتر و وسیعتر از موضوع تناسل تنها باشد و آنرا هم باختصار گفتیم باید راه دعوت مطابق آنمنظور را نیز دانست اکنون برای تذکر خواننده گرامی بطور اختصار باهمیت و چگونگی این دعوت اشاره میکنیم .

دعوت بازدواج برای اینست که ناصح انظار کسانی را که باید ازدواج کنند بلزوم و اهمیت ازدواج جلب نماید و خیر و سودی که در اثر اقدام بآن بآنان میرسد بآنها بفهماند و زیانهای گوناگونی که دراثر تخلف و خودداری متوجه شان میگردد گوشزدشان نماید و بالجمله آنانرا وادار بامر ازدواج نماید .

البته باید این دعوت خیرخواهانه طوری باشد که موضوع را در نظر آنان درست روشن نماید و آنهارا از جهات و مصالح اصلی قضیه آگاه و مطلع سازد تا از روی عقل و بصیرت بامر ازدواج اقدام و در انتخاب همسر با میزان دین و دانش قدم بردارند و پایه و اساس خانواده ای را که تشکیل میدهند روی اساس صلاح و سعادت قرار دهند و از ابتدا و آغاز کار بوظایف پراهمیت خود در بارهٔ حسن ادارهٔ خانواده و تدبیرمنزل و پرورش فرزندان آشنا باشند و اگر در بدو امر یعنی پیش از ازدواج و انعقاد نطفه آشنائی باصول پرورش فرزند لازم نباشد بدون شك و تردید دانستن اصل مطلب یعنی دانستن اینکه یکی از فوائد و مصالح ازدواج تولید مثل وتقدیم فرزندان نیکو وسودمند بجامعه انسانی است در بدو امر لازم است تا همسر شایسته انتخاب نمایند و از آغاز کار مرد وزن خودرا برای پرورش فرزندان نیرومند و سودمند ودیندار ونیکوکار آماده ومهیا سازند .

عقد ازدواج

شیخ در باره وقوع ازدواج چنین گوید: « وقوع ازدواج باید آشکار باشد تا شك و ریبی در نسب رخ ندهد و از وقوع خلل در انتقال ارث که بسبب شك در نسب پیش میآید جلوگیری حاصل گردد و وجوب خرج و نفقه بعضی بر بعض دیگر معلوم گردیده اختلاف ومنازعه پیش نیاید وخلل بآن راه نیابد وهمچنین لزوم معاونت وکمك بعضی بر بعض دیگر آشکارشود و از وقوع خلل های دیگر که برخردمند متفکر امکان وقوع آنها پوشیده و مجهول نمیباشد صیانت حاصل شود » .

ازدواج در زندگی مرد و زن و فرزندانشان آثار و نتایجی دارد که بر آن مترتب میگردد برای اینکه استفاده از این آثار و نتایج با موانعی روبرو نشود وباشکالاتی برنخورد باید آنرا طوری انجام‌دادکه موضوع ثابت و محقق بوده آثارحقوقی واجتماعی آن معلوم باشد شیخ برای تأمین این منظور میگوید وقوع ازدواج باید آشکار باشد ودلیل و علت هم برای‌این دستور ذکر میکند .

البته معلوم است که اصل این دستور فکر خود شیخ نیست وجود این دستور در فقه اسلامی برای همه اشخاصی که از فقه اسلام اطلاعی دارند واضح و آشکار است و شیخ هم چنانکه از سخنانش پیداست و در کلماتش تصریحاتی دارد به دین وشریعت اسلام خیلی معتقد و خاضع بوده و حتی در کتابهای فلسفی خود از تعلیمات اسلام بعین تعبیرات خودش زیاد یاد کرده است .

دلیلی که شیخ برای این مطلب ذکر کرده است مانند خود مطلب و دستور متقن و روشن است .

این دلایل بطور اشاره تقریر شده البته همین اشاره برای ارباب علم و دانش کافی بوده محتاج شرح و توضیح نیست .

برای اینکه همهٔ خوانندگان بطور وضوح وخوبی باین دلایل متوجه بشوند تا اندازه ای به بیان و توضیح این دلایل میپردازیم .

دلیل اول ـ دلیل اول اینست که اگر وقوع ازدواج آشکار ومعلوم گردد نسبت مرد و زن بیکدیگر و نسبت پدر و مادر بفرزندان و فرزندان بپدر و مادر همیشه معلوم بوده شك و شبههٔ بآن راه نمییابد و بالعکس اگر ازدواج و زناشوئی بطور محرمانه و پنهان صورت گیرد نسبت این اشخاص بهمدیگر در میان مردم معلوم نمیگردد و بآن ترتیب اثر نمیدهند مخصوصاً در صورتیکه پای انکاری هم در میان باشد .

این دلیل بسیار متقن و روشن است زیرا بدیهی است که مرد وزن پس از ازدواج نسبتی بیکدیگر پیدا میکنند که اثرات حقوقی و اجتماعی دارد و همچنین همین نسبت و آثارش بین پدر و مادر و و فرزندان وجود دارد برای اینکه این آثار باین نسبت مترتب گردد باید وجود نسبت محقق باشد و تحقق واقعی نسبت و همچنین همه آثار آن اگر چه بآشکار ومعلوم بودن آن پیش مردم متوقف نیست بلکه وجود واقعی نسبت و بعضی از آثارش بانعقاد پنهانی ازدواج هم صورت میگیرد ولی جای شك و تردید نیست آثاریکه بر وجود این نسبت در نظر مردم مترتب میشود منوط و متوقف بر معلوم و محقق بودن آن در نظر مردم است و همچنین برای اینکه هیچ یك از این اشخاص نتوانند هنگام اختلاف نظر ومنازعه وجنك

و جدال شانه خود را از وظایف و تکالیفی که بآنها متوجه است خالی کنند و یا حقوق آنها ضایع نشود بایستی این نسبت معلوم و محقق بوده امر پنهانی و قابل ستر نباشد .

آثاری که بر این نسبت مترتب میشود بسیار است بعضی از آنها را شیخ ذکری کرده و بعضی‌دیگر را بفهم وادراك خردمندان متفکر واگذار نموده است .

آثاری که شیخ بطور اجمال اشاره‌کرده است عبارتند از :

۱) انتقال ارث ــ بدیهی است که انتقال ارث یکی از آثار و لوازم شرعی و قانونی این نسبت است .

۲) وجوب خرج ونفقه بعضی بر بعض دیگر ــ وجوب خرج ونفقه زن برمرد و خرج ونفقه فرزندان تا بزرگ شوند و در حال عدم تمکن بتأمین زندگی‌خود پس‌از بلوغ و بزرگ شدن وهمچنین‌خرج و نفقه‌ای که برفرزند متوجه می‌گردد نسبت بپدر و مادرش جملگی اینها از آثار و لوازم شرعی وعرفی نسبت موجود ومحقق بین این اشخاص است .

۳) معاونت وکمك‌کردن بعضی بر بعض دیگر ــ این معاونت وکمك کردن که شیخ آنرا لازم میشمارد عبارت است از وظایف تعاونی راجع بتأمین مقاصد زندگی‌که طبعاً توجه‌آن بمرد و زن و پدر ومادر وفرزندان وخویشاوندان نزدیك مقدم بردیگران میباشد .

همه‌کس میداند که وظیفه معاونت وکمك کردن در موارد احتیاج هریك ازاین اشخاص بخود آنها پیشتر وبیشتر ازدیگران متوجه میباشد .

این آثار ولوازم که گفته شد گرچه درصورت مسالمت و موافقت محتاج بثبوت و تحقق نسبت زن و شوهری و یا پدری و فرزندی و یا

مادری وفرزندی و یا نسبت خویشاوندی نیست ولی چون موضوع توجه تکلیف و پای مال و خدمت در میان است و اختلاف ومنازعه و جنگ و جدال زیاد پیش میآید وچون فصل خصومت و دادرسی بثبوت و تحقق نسبت موجوده بین این اشخاص بسته ومتوقف است وچون نسبت این اشخاص بیکدیگر از ازدواج حاصل میشود لذا لازم است که وقوع ازدواج آشکار باشد تا تحقق و ثبوت نسبت این اشخاص بیکدیگر هم آشکار بوده مانع از ضیاع حقوق و وقوع خلل باشد .

خللهای دیگری که ممکن است در اثر پنهان و پوشیده مـاندن ازدواج پیش آید گونا گون است خلل عرضی ممکن است پیش آید مانند توجه تهمت و بدگمانی و بدگوئی بمرد و زن ویا فرزندان که نسبت روابط نامشروع بآنها بدهند .

وهمچنین خلل و زیان اخلاقی ممکن است پیش آید مانند اینکه زنی که ازدواجش با مردی پنهان و پوشیده بوده وکسی دیگر جز مردش از آن خبر وآ گاهی ندارد بفکر روابط نامشروع و یا ازدواج با مرد دیگر بیفتد و ممکن است مرد در اثر چنین پیش آمدی بفکر کشتن زنش افتاده ویرا بکشد و یا مرد اول و دوم بمنازعه ومحاکمه سخت برخاسته زیان بسیار از حیث مال و وقت وغیره بآنها متوجه گردد ویا میانه آنهـا و خویشاوندان و دوستان و طرفداران شان دشمنی و جنگ و جدال سختی پدید آید خلاصه چنانکه شیخ گفته است اگر خردمندان فکر کنند می بینند که در پنهان و پوشیده ماندن ازدواج و زناشوئی ممکن است زیانها و خللهای گونا گون بسیاری پیش آید .

استواری رابطهٔ ازدواج

شیخ دربارهٔ استحکام واستواری رابطه ازدواج چنین گوید « واجب است امر ازدواج محکم و استوار باشد تا بهر سبکی و کم عقلی جدائی و طلاق پیش نیاید و رشتهٔ اجتماع خانواده گسسته نگردد و نیز اگر پایه امر ازدواج سست و ضعیف بوده بهر چیز مختصری جدائی وطلاق پیش آید زن و مرد محتاج تجدید ازدواج (تجدید زیاد و سریع) میشوند و در این‌کارهم زیانهای فراوان بآنها میرسد ونیز بیشتر اسباب مصلحت مرد و زن (زوجین) در وجود مهر و محبت است و محبت هم بوسیله الفت حاصل میگردد و الفت هم حاصل نمیشود مگر بعادت و عادت هم حاصل نمیشود مگر بطول آمیزش ومعاشرت .

و استحکام واستواری امر ازدواج حاصل نمیشود وتأمین‌نمیگردد مگر اینکه امر جدائـــی و طلاق در دست مرد باشد نه زن زیرا که زن عقلش کمتر ازمرد است و بهوی وهوس وغیظ وغضب مبادرت می ورزد » .

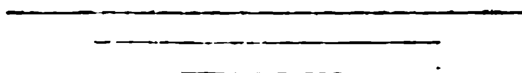
استحکام و استواری رابطه ازدواج امری است که عقل و شرع هردو آنرا لازم و واجب میشمارند وقتی استواری و پایداری در هر چیز خوب ومطلوب ولازم باشد البته درموضوع مهمی مانند ازدواج‌وزناشوئی لزومش واضح و روشن است .

با اینکه این مطلب برای خردمندان امری‌است واضح و آشکار و بنظر من ابداً محتاج اقامه دلیل و بیان و جهة نیست با وجود این شیخ

ببعضی از جهات لزوم استواری رابطه ازدواج و مفاسد و معایب سستی پایه آن اشاره کرده جای هیچگونه شك و شبهه را باقی نگذاشته است وسخنان این دانشمند هم بسیار متین ومتقن است .

و همچنین اینکه برای پایداری واستحکام امر ازدواج لازم است اختیار طلاق در دست مرد باشد امری است واضح و عیان چنانکه گفته میشود :

بیان و سخن شیخ در این باب واضح بوده محتاج شرح و توضیح نیست .



قانون طلاق

شیخ در بارهٔ طلاق و جدائی میگوید « واجب است بجدائی هم راهی باشد و راه رهائی و طلاق بکلی مسدود نگردد زیرا بکلی مسدود شدن راه رهائی و طلاق از جهات عدیده موجب خلل و زیان است از آنجمله جهات ذیل است :

بعضی از طبایع با بعضی دیگر ناسازگار میباشد و برای تولید الفت و سازگاری‌شان هرچه کوشش و سعی مبذول گردد جز شر و زیـان چیزی نمیافزاید و زندگانیشـان را بیشتر آلوده و منقص میسازد وقتی که میان مرد و زن (زوجین) چنین ناسازگاری و عدم توافق وجود داشته باشد جز طلاق و جدائی چارهٔ دیگر نیست .

گاهی شخص مبتلا میشود بهمسری که همدوش نیست و بدرفتـار میباشد و یا بهمسری که طبیعت از وی کراهت دارد .

در این صورت میل و رغبت بهمسر دیگر پیدا میشود زیرا شهوت در آدمی یك امر طبیعی است وچه بسا مؤدی بجهاتی از فساد میشود وچه بسا مرد وزن تعاون برنسل نمینمایند ولی هنگامی‌که جفت وهمسر خودرا عوض وتبدیل کردند تعاون میکنند .

پس واجب است که راهی برهائی وطلاق باشدولی باید سخت ودشوار باشد » .

پیش‌از آنکه بشرح و یا انتقاد عبارت شیخ شروع کنیم در اصل

قانون طلاق وعلل وجهاتی که لزوم آنرا اقتضا مینمایند قدری سخن گفته سپس بچگونگی عبارت شیخ میپردازیم . :

همانطورکه قانون ازدواج یکی از قوانین ضروری حیات اجتماعی است و برای صلاح وسعادت جامعه از آن چاره وگریزی نیست همچنین قانون طلاق یکی از قوانین لازم و ضروری حیات اجتماعی میباشد برای تأمین صلاح و آسایش و نیکبختی جامعه از آن چاره و گریزی نیست .

همانطور که ضرورت و مصالح زندگی ایجاب مینماید که پسر و دختر و مرد و زن باهم ازدواج اقدام نموده دست اتحاد و تعاون بیکدیگر داده بتشکیل خانواده آسایش خودرا تأمین نمایند و بتولید مثل وپرورش دادن فرزندان رشید و صالح برای بقاء نوع خود خدمت کنند و از دیگر مصالح و منافع زندگی خانواده برخوردار شوند همچنین هنگامی دیدند ازدواج ناجوری سبب بدبختی و سلب آسایش گردید بقاء رابطه آن جز فزونی سیه‌روزی و تولید فساد ثمر ندارد ناگزیرند راه جدائی و رهائی جویند و خودرا از بدبختی و گرفتاری رها سازند .

همانطورکه ازدواج یکی از سنن ونوامیس خلقت بوده نمیتوان از آن خودداری نمود همچنین رهائی وطلاق در مورد ومحلش یك امر لازم وطبیعی است .

پس طلاق هم مانند ازدواج باید جائز و روا باشد ولی نباید بهر کدورت و اختلاف نظر بآن اقدام نمود و بایستی در مواقع کدورت و موارد اختلاف نظردست رد برسینه احساسات تند وهوی و هوس گذارده منظور محاکمه را بعقل رجوع نمود و بنور و نیروی آن برفع اختلاف و نزاع وکدورت پرداخت و مادامیکه نومیدی از ترمیم واصلاح حاصل

نشده و چارهٔ جز طلاق باز باقی مانده است نباید بآن اقدام نمود .

علل وجهاتی که وجود طلاق را ایجاب مینماید چند قسم است :

گاهی طبیعت زوجین با یکدیگر غیرموافق بوده وچنان با همدیگر ناسازگار میباشند که قابل آمیزش وهمسری با یکدیگر نمیباشند ونمیتوانند با این‌حال زن وشوهری وحیات زوجیه خودرا ادامه دهند و هرچه در رفع اختلاف و تنافر و تباین طبیعت کوشیده بخواهند این عدم توافق را بتوافق و تناسب تبدیـل نمایند نتیجه نبخشیده جز زیـان و فساد چیز دیگری حاصل نگردد خلاصه اصلامعنی امتزاج و ازدواج که منظور از اقدام بازدواج است درمیانشان حاصل نگردد بلـکه این ازدواج ناجور و ناروا مایه زحمت و بدبختی هردو باشد البته در این صورت عقل و شرع و طبیعت زوجین همگی وجود طلاق و رهائی را ایجاب مینماید .

وگاهی طبیعت زن و مرد با یکدیگر چنین غیر موافق و ناسازگار نمیباشد که نتوانند حیات خانوادگی زن وشوهری خودرا ادامه دهند بلـکه حالت مزاجیشان استعداد توالد و تناسل را نداشته باشد و این چندجور است یکی آنکه هردو عقیم ونازاد بـاشند در این صورت البته داعی ندارندکه برای بدست آوردن فرزند از یکدیگر جدا شده با کس دیگر ازدواج نمایند پس دراینصورت اساساً جای صحبت طلاق وجدائی برای توالد و تناسل در بین نیست .

و جور دیگر اینست که مرد عقیم بوده صلاحیت توالد و تناسل را نداشته باشد ولی زن بی‌عیب باشد و این زن بـا این وصف بامر توالد و تناسل علاقه داشته محبت و آرزوی فرزند را داشته باشد ومردهم دارای

فضیلت اخلاقی بوده بناکامی وحسرت زن از حیث فرزند راضی نشده بطیب حاضرباشد باینکه باو طلاق دهد شاید بوسیلهٔ ازدواج با کس دیگر خدا. باو فرزند دهد .

دراینصورت هم البته بدون گفتگو طلاق مانعی نداشته بلکه لازم است وبمصلحت هردو تمام میشود .

و مورد دیگری هم هست که مرد سالم بوده و بامر توالد و تناسل هم علاقمند می باشد ولی زنش عقیم و نازاد میباشد در اینصورت عقیم و نازاد بودن زن زیان بمرد نمیرساند زیرا مرد میتواند زن دیگر بگیرد وانشاءالله جای این مطلب خواهد آمد که یکی از مصالح و فواید تعدد زوجات اینست که در چنین مورد مرد میتواند زن دیگر گرفته بتولید نسل موفق گردد و ازدواجشان هم که جز نقیصه نازاد بودن زن هیچ عیب و نقص دیگری نداشته و مورد علاقه هردو میباشد از بین نرود و برای بی فرزند ماندن مرد عیش و زندگیشان منقص نگردد .

خلاصه درصورت نازاد بودن زن ازاین حیث داعی وموجبی برای طلاق نمیباشد .

و نیز از موارد ضرورت طلاق جائی است که حفظ شرافت مرد مقتضی آن بشود مانند اینکه زن بکار خلاف عفت مرتکب بشود و مرد از این کار آگاهی یابد البته زنی که عفت خود را از دست داده زناکار شود قابل همسری با مرد شریف نمیباشد غیرت و شرافت مرد غیرتمند و شرافتمند اجازه نمیدهد که چنین زن را درخانهٔ خود نگهدارد واورا زن و همسر خود بخواند البته در صورت چنین پیش آمد ناگوار تکالیف مرد اینست که چنین زن بی شرف و بی عفت را طلاق داده حیثیت و شرافت

خود را از ننگ او حفظ کند و نگذارد لـکه بی‌شرافتی و بی‌عفتی چنین زن دامن عفت و دیانت ویرا لـکه‌دار سازد .

طلاق چنین زن اولاً کاری است که از مرد شریف و عفیف و غیرتمند و آبرومند بطور امر طبیعی و غریزی انجام میگیرد طبع بلند و شریف چنین مرد با طبع پست و زشت چنین زن بی‌شرف اصلا ناسازگار بوده طبیعتش ویرا زود طرد مینماید وثانیاً وقتی‌که بامیزان عقل و منطق چنین پیش آمد ناگوار را تحت مطالعه قرار داده میسنجد می بیند حفظ شرافت و حیثیت و اعتبار و آبرویش بسته بطلاق دادن چنین زن نـاجور و ناهنجار است اگرطلاقش ندهد و طرد و ردش نکند حیثیت و شرافت و اعتبار و آبرویش درخطر است و در نظر مردمان شریف کـه خردمند و دیندار میباشند سخت مورد مذمت و ملامت میباشد و ثالثاً طلاق چنین زن وسیلهٔ جلوگیری از خیانت و بی‌عفتی و بی‌شرافتی زنهای دیگر میباشد گرچه دیانت زنان دیندار با عفت خود نگهبان عفت و شرافت آنها است ولی با وجود این چون به بینند زن بی‌عفت از شایستگی‌همسری می افتد و رانده و مردود میگردد مردان شریف نگهداشتن او را ننگیـن میداننـد البته علاقمندیشان بعفت و شرافت بیشتر می گردد و دست طمع شهوت از آلوده کردن دامن عفتشان کوتاه‌تر می شود و در زنانی‌که دیانت وعفت وشرافتشان بدرجه چنین زنان دیندار و باعفت وبا شرافت نمیرسند و مـانعی جلوگیر قلبی و دینی و اخلاقی آنها نیست و یا چندان قوی نمیباشد بدون تردید طلاق دادن و راندن زن بی‌عفت وبی‌شرافت در آنان تأثیر قوی و عمیق دارد .

یکی از دانشمندان و نویسندگان گوید « زنیکه جنایتـکار و زناکار

باشد اگر طلاق در بین نباشد بار سنگین و پرزحمتی‌است بردوش شوهر و بعید و سخت است که بتواند زنای ویرا بثبوت شرعی برساند پس دراین حال یا نخوت وادارش میکندکه ویرا بکشد ویا باید خودرا بدیوثی حاضر کرده کار زنش را بچشمش ببیند و نتواند اظهار کند .

ما بطور محقق میدانیم بعضی‌ها که از طلاق ممنوعند و آنرا حرام میدانند از زنانشان کاری را که مبغوض می دارند می بینند و این ننگ را تحمل کرده صبر مینمایند و خودهم بر این امر معترفند و اگر بخواهند بکسی‌که میتواند آنها را از ننگ و خیانت زنانش رها سازد شکایت کنند دلیل و گواهیکه بتوانند بوسیله آن دعویشان را تأیید و اثبات نمایند ندارند و علاوه بر این اگر بتوانند زنا وخیانت زنانشان را اثبات کنند و محقق‌نمایند بدون شك سبب رسوائی و افتضاح این‌زنها وخویشاوندانشان می شوند و باعث اشاعه و افشاء فحشاء می‌شوند ــ پس مرد مسلمان هنگامی که از زنش چنین خیانت به بیند طلاقش داده دوش خود را از زیر بار سنگین و ننگین رها میسازد وکسی هم نمیداند که برای چه زنش را طلاق داد و ردش کرد و بدین وسیله هم زن را رد و طرد میکند و هم سبب رسوائی و افتضاح زن و خویشان و کسانش نمیشود و شرع راه دیگری نیز برای چنین کس معین نموده که اختیار آن مکروه است مگر در صورتی که بطور یقین بداند زنش از زنا بار دار گردیده است و آن راه راه لعان است » .

سخن این دانشمند پیداست در بارهٔ زنی است‌که بکار خلاف عفت و شرافت اقدام نماید ولی هنوز کارش آشکار نشده باشد تا چه رسد به زنی‌که بی‌پروا مرتکب‌کار خلاف عفت وشرافت بشود وکارش آشکار گردد .

آنچه این دانشمند می‌گوید« یکی از فوائد طلاق زن زناکار رسوا نشدن وی و کسانش میباشد».با آنچه ما گفتیم(که یکی ازفوایدش عبرت گرفتن دیگران است)منافات ندارد زیرا منظور این دانشمند اینست که مرد بیش از عفونت خود خیانت عمل زن مرتکب خلاف عفت را آشکار نسازد و بوسیلهٔ اثبات درمحکمه بیشتر مفتضحش ننماید ودرنزد مردم و بی‌خبران امرش را فاش نکند چه بدیهی است که محاکمه و اثبات خیانت و بی‌عفتی زن بیش از عفونت طبیعی خیانت و زنا خبرآن خیانت و بی‌عفتی راپخش و منتشر می‌نماید .

واما آنچه ما گفتیم راجع باثرعفونت طبیعی خود خیانت وبی‌عفتی میباشدکه خیانت و بی‌عفتی زن یك عفونت طبیعی داشته وخود طبعاً بکلی پوشیده و پنهان نمانده تا اندازهٔ فاش و آشکار می گردد هراندازه در ستر وپنهان کردن کوشش شود باز خویشان و کسان نزدیك و همسایگان و دوستان وآشنایان نزدیك از آن با خبر و آگاه میشوند .

البته این آگاهی بآن درجه رسوائی و افتضاح و انتشار خبر که در اثر محاکمه حاصل میشود نمی رسد پس چون خبر خیانت و بی‌عفتی زن بکلی پنهان نمیماند و طبعاً تا آنجا که عفونت کار سرایت میکند خبر هم می رسد و آگاهی حاصل میگردد لذا طبعاً نگهداشتن و رد کردن چنین زن درنظر باخبران بی‌تأثیر نخواهد بود . نگهداشتن علامت ودلیل اینست که مرد بخیانت وبی‌عفتی زنش اهمیت نداده وبچنین زن‌نیز شایستگی همسری

قائل است و این کار البته در نظر مردمـان دیندار غیرتمند و شرافتمند بی‌شرافتی چنین مرد را اثبات مینماید ولی درعین حال در نظر مردمان تا اندازه‌ای بی‌پروا و لاابالی موضوع بی‌عفتی رابی‌اهمیت مینماید و برای چیره شدن شهوت بآنها آنان را تا اندازه‌ای مستعد مینماید وبسا میشود که چنین‌اشخاص پس‌از آنـکه چند بار چنین‌سستی ومسامحه را دیدند دیگر بی‌عفتی درنظرشان بی‌اهمیت و یك چیز عادی‌میگردد و این وضع و حال یکی از مقدمات شیوع فحشاء و فساد اخلاق است (پناه بخدا) .

ولی بدون تردید طلاق دادن و ردکردن زن بی‌عفت بدکار در نظر همهٔ مردم اثر خوبی دارد که سبب مصون ماندن حیثیت و شرافت و آبروی مرد می باشد و نیز چنانکه گفتیم سبب جلوگیری ازشیوع فحشاء و فساد اخلاق میگردد .

و نیز جمله از علل وجهاتی‌که گاهی طلاق دادن زن را ایجاب می نماید زشت خوئی و عدم توافق اخلاقی زن است کـه گاهی زن چنان زشت خوئی و بداخلاقی بخرج میدهد که مرد را جزطلاق دادن‌بزن راه رهائی وچارهٔ خلاصی نمیباشد وهرچه مصلحت واندرزگوید ودر بهبودی واصلاح حالش کوشد جز بدی و ازدیاد لجاجت سودی نمی بیند و تحمل و صبرهم سخت ناگوار میباشد و نه‌تنها زشتخوئی و بداخلاقی چنین‌زن حیات خـانوادگی را آلوده و منغص میسازد و موجب عذاب روحی و وجدانی‌می‌گردد بلـکه‌درشئون زندگی‌خانواده هم‌تأثیرات‌بدی دارد بحیات اقتصادی هم زیان میرساند و آنرا از پیشرفت شایان باز میدارد و بحیـات علمی و فکری مرد اگر مشاغل علمی و فکری داشته بـاشد خسارت

شدیدی متوجه میسازد و همچنین در حیات اخلاقی خلل نمایان میگردد وصحت مزاج مرد درعرضه خطرقرار میگیرد ودر حیات‌اجتماعی وی نیز در اثر کدورت قلبی و پریشانی خاطر و پراکندگی حواس و سلب نشاط وانبساط اثراتِ بسیار بدی دارد وموانعی برای ترقی وپیشرفتش فراهم میسازد.

زیانهای علمی واخلاقی واجتماعی واقتصادی وصحی زشتخوئی و بداخلاقی زن نه تنها بوجود مرد متوجه شده مصائب گوناگون برایش فراهم میسازد بلکه همچنین بدیگر افرادخانواده‌هم زیانهای‌گوناگون دارد خاصه بفرزندان که بپرورش آنها سخت زیان میرساند.

پس در اینصورت البته چنین زنی که جز زیان سودی بمرد ندارد و زیانهای گوناگون باو و سایر افراد خانواده میرساند و وجودش مایهٔ فساد و خانه‌خرابی می‌شود شایسته طلاق است وبس.

علاوه از این موارد، موارد دیگری‌هم ممکن است‌که مرد رابطلاق زنش‌ملزم نماید.

پس درهمهٔ این موارد ومواقع وجود طلاق لازم وضرور است.

وهمچنین در بعض موارد دیگر علل وجهات مقتضی طلاق بدرجه علل وجهات این موارد شدید نمیباشد ولی بدرجه‌ای‌که کراهت و یا منع را بردارد و آنرا جائز وبلامانع نماید می‌رسد در این مواردهم باید طلاق جائز و بلا مانع باشد.

پس وجود قانون طلاق و راه رهائیٔ برای تأمین مصالح و آسایش مردم لازم و واجب است.

اگر در قومی و ملتی قوانینشان بآنها اجازهٔ طلاق در موارد لزوم

ویا جواز ندهد آن قوم و ملت دچار فشار وسختی و بدبختی شده بالآخره مجبور می شوند که این راه رهائی و آسایش را برای خود باز نمایند و بسا می شود بقانون عکس العمل بافراط کاری و بی اعتدالی بپردازند ودرحد اعتدال توقف نکنند.

بعضی از دانشمندان دراین مقام می گویند « فرنگی ها طلاقرا حرام وممنوع میدانستند و وجود آنرا در قانون اسلام برای اسلام عیب می شمردند بعد اضطرار وادارشان نمود باینکه آنرا جائز و مباح دانند وپس از آنکه آنرا تجویز کردند ومباح دانستند چنان در آن افراط کاری و اسراف نمودند که بیم اختلال نظام زندگی زناشوئی و تأهل و انحلال روابط خانوادگی وخویشاوندی نمایان گردید.

از جمله آنچه که جرائد و مجلات از علل حکم قضات بطلاق نقل کرده اند جهات ذیل است:

١ ـ چگونگی موی سر زن.

٢ ـ چگونگی صورت مرد از حیث ریش گذاشتن و یا زدن و تراشیدن آن.

٣ ـ شکایت زن از مرد باینکه درخانه عوض صحبت وغیره با وی بخواندن کتاب و روزنامه ومجله می پردازد.

٤ ـ شکوه زن از اینکه مرد استحمام نکرده بدنش بو میدهد.

٥ ـ شکایت مرد از پرگوئی زن حتی در تلفون ».

نویسندگان و دانشمندان دیگر هم از زیادی طلاق و افراط کاری وبی اعتدالی درآن دراروپائیها شکایت وانتقاد مینمایند وچیزهای شگفت آوری نقل می کنند و در شرق هم معلوم است که طلاق بیجا و ناروا زیاد است.

توسعه در طلاق مانند منع کلی ویا تضییق در آن هر دو ناشی از عدم اطلاع کافی بر شئون و مصالح ازدواج است وقتی که کسی درست و باندازهٔ کافی بجهات ومصالح زناشوئی و حیات خانوادگی دانا وبینا گردید البته تاجائی که مصلحت مقتضی بقاء رابطه و علاقه ازدواج باشد طلاق را روا نمیداند و آنجا که بقاء آن صلاح نیست و سودی ندارد و بلکه زیان دارد آنرا لازم میداند.

از بیانات گذشته بخوبی واضح و روشن گردیدکه وجود قانون‌طلاق مانند قانون ازدواج برای صلاح وسعادت زندگی‌انسان حتی الامکان لازم است وعلل و جهات لزوم در بعضی از موارد وجوازش در موارد دیگر و ناروا بودنش درسایر مواقع معلوم گردید.

از سخنانی‌که گفته شد اصول وقواعد کلی مسئله مورد بحث بدست آمد ومنظور ماهم بدست‌آمدن همین اصول وقواعد کلی‌مسئله بود وبهمین جهت تا اندازه‌ای در این مسئله بشرح وبسط پرداختیم و آنراهم لازم می دانستیم زیرااینمسئله ازجمله مسائل مهم‌زندگی‌است وافکاروانظاربسیاری از مردم و یابیشتر آنها بجهات مسئله چنانکه باید متوجه نیست و در اثر این عدم توجه و بی اطلاعی جدائیها و طلاقهای بیجا و ناروا بسیار پیش میآید چنانکه بآن اشاره گردید.

اکنون به‌بیان مقصودشیخ وچگونگی عبارتش میپردازیم. مقصود ومنظورشیخ ازعبارت‌خودش‌ظاهروواضح بوده محتاج شرح و بیان نیست اما عباراتش مانند مقصودش واضح و روشن وتمام‌نیست بلکه قسمتی‌از سخنش مورد نظراست.

آنچه از عبارت شیخ معلوم میشود شیخ سه جهت ازجهات وخلل ازدواج ذکر کرده :

یکی اینکه طبع مرد و زن باهم سازگار وموافق نباشد ودر اثر این عدم توافق وناسازگاری نتوانند زندگی زناشوئی را ادامه دهند عبارت شیخ در بیان وتقریر این‌جهت واضح وروشن است ولی عبارتش دربیان وجه وجهت دوم محتاج توضیح است .

وجه وجهت دومی که شیخ برای لزوم طلاق ذکر کرده این است گاهی مرد مبتلا میشود بهمسری زن نا قابل که همدوش مرد نباشد و بد رفتار باشد و یا طوری باشد که طبع انسان از وی نفرت کند چنین زن که احتیاج غریزه جنسی مرد را رفع نمیکند و مصالح زندگی اجتماعی زناشوئی ویرا تأمین نمینماید البته برای مرد کافی نیست ولی این ازدواج غیر کافی چند گونه متصور بوده همه‌اش مقتضی و ملزم طلاق نیست یکی اینکه مرد کسی باشد دارای فضائل اخلاقی و دارای تمکن مالی و زن کسی باشد که در اثر عیب ونقص عضوی ویا مزاجی و یا اخلاقی مورد توجه و رغبت برای زناشوئی نباشد و شهوت غریزه جنسی نداشته فقط بتکفل مرد بمخارج وی و باسم شوهر داری راضی باشد و مرد هم بتواند زن دیگر بگیرد و از روی فضیلت وکرامت اخلاقی این زن معیوب را نگهداشته مخارجش‌را بدهد واگر چنین‌مرد در باره چنین زن این کار را بکند اولا هیچ زیانی باو و یا زن تازه‌اش متوجه نمیشود و ثانیاًنه‌تنها زیانی بمرد و زن تازه متوجه نمیشود بلکه هر دو بنام انسانیت از یك عضو ناقص و معیوب نوع خود نگهداری کرده‌اند .

اگرچه باطلاق هم این نگهداری ممکن است ولی در حال قبل از طلاق نگهداری بنام

زن وشوهری است که برای زن گواراتر وآبرومندتراست ولی بعد ازطلاق بنام نگهداری از فقیری میباشد البته در نظر مردم دیندار نظر نگهداری گواراتر و آبرومندتر بهتر و با کرامت اخلاقی مناسب‌تر است خاصه در صورتیکه نقص وعیب زن در تن و عضو واندامش باشد و آنهم بعداً و در خانهٔ شوهر پیش آمد کند.

و مورد دیگر ناقابلی زن جائی است که مرد تمکن و استعداد و شایستگی نگهداری وی را نداشته وخودش‌هم‌میل ورغبت زن دیگرداشته باشد و با این وضع ادامه زندگی زناشوئی موجب ستم بر هر دو باشد و زمینه فساد گردد البته در این صورت تکلیف منحصر بطلاق است.

وجه سومی که شیخ برای لزوم طلاق ذکر کرده اینست « چه بسا مرد و زن تعاون برنسل نمینمایند ولی هنگامی که جفت و همسر خود را عوض و تبدیل کردند آنگاه تعاون می کنند » معنی این عبارت این است که هیچ یك از مرد و زن با توالد و تناسل مخالف نمی باشند بلکه طبع این دونفر با یکدیگر ناسازگار بوده و در اثر این عدم توافق تعاون برنسل نمیکنند وگرنه پس‌ازطلاق وجدائی از یکدیگر و ازدواج بادیگری تعاون می‌کنند پس در اینصورت این وجه و جهت جز از جهت نخستین که عدم توافق وناسازگاری طبع باشد چیز دیگری نیست منتهی درآنجا عدم توافق وناسازگاری طبع را بطورکلی گفته و محذورش هم با آثارش بوده که عدم حصول فواید و نتایج ازدواج باشد واینجا یکی از آثار همان عدم توافق ناسازگاری طبع را ذکر کرده است.

سختی طلاق

شیخ پس از آنکه لزوم وجود قانون طلاق و راه رهائی را گفته و بدلیل آنرا اثبات نمود بلزوم کمی ومحدودیت طلاق متذکر شده چنین گفت « پس واجب است که بطلاق و رهائی راهی باشد ولی باید سخت ودشوار باشد »

البته باید قانون طلاق طوری نباشدکه باندك اختلاف نظر و مختصر کدورتی طلاق را روا دارد واین مطلب هم واضح و روشن است .

بدیهی است که درمیان بیشترمردم اختلافهای جزئی و ملالت‌های مختصر و کدورتهای موقتی زیاد پیش میآید اگر برای این اختلاف ها و کدورتها طلاق روا باشد آنگاه بیشتر ازدواجها استوار و پایدار نمیباشد بلکه چه بسا در هرماه چندین مورد طلاق پیش میآید و زیانها و نتایج وخیم اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی اینکار هم بر همه‌کس معلوم و روشن است .

و نیز واضح است که آدمیزاده درحال خشم وعصبانیت بکلی و یا تا اندازه‌ای عقل ومنطق را از دست داده اطراف قضایا ومسائل را چنانکه باید ملاحظه نمیکند و اشخاصی‌که دارای چنان علم ومعرفت و فضیلت و کمال و بعبارت مختصر دارای دین و ایمان کامل باشند که خشمشان در مواقع لزوم از روی عقل و دین بوده عقل و منطق را از دست ندهند کمند .

پس لازم است‌که شرط طلاق طوری باشد که این‌گونه اختلاف ها

وکدورتهای جزئی وموقتی نتوانند زن و مرد را ازهم جدا سازند بلکه تا تحصیل شرط طلاق این اختلاف ها و کدورت هـای مختصر وموقتی از بین رفته علاقه به بقاء ازدواج و محبت مرد و زن بیکدیگر فکر و خیال طلاق را از میان بردارد .

و بعبارت دیگر علاقه و محبتی که در میان مرد و زن میباشد پایه رابطه ازدواج را استوار و پـایدار نموده بمرد اجازه نمیدهد که در اثر اختلاف نظر وکدورتهای مختصر وموقتی زن خود را طلاق داده از دست بدهد وهمچنین زن بجدائی وطلاق حاضر و راضی نمیشود فقط در حال خشم وعصبانیت موقتی هردو گاهی خاطره و خیال طلاق را بخاطر خود راه میدهند پس اگر طلاق آسان و بی‌شرط باشد ممکن است هر دو بآن راضی و حاضر شده از یکدیگر جدا شوند ولی پس از آنکه خشم و عصبانیتشان رفع شد هردو پشیمان شوند ودر اثر گردن‌گیری و یاملاحظات دیگر ویا میل ونفوذ پدر ومادر و خویشان وکسان دیگر نتوانند باز طلاق را مبدل بازدواج نمایند واگرهم مانعی نداشته باشند تکرار زیاد ازدواج و طلاق پشت سر یکدیگر کار ناروا و بدی است .

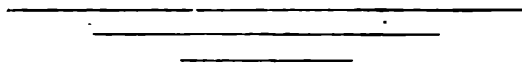
ولکن اگرطلاق بی‌شرط و آسان نباشد بلکه شرط وسختی داشته باشد در آن صورت تا حصول شرط طلاق کدورت وملالت وقهر و خشم از بین رفته هر دو باز بدیده عقل و منطق و دلبستگی و محبت بیکدیگر مینگرند وبه‌بقاء رابطه ازدواج علاقمند میباشند .

پس‌لازم است‌که قانون طلاق مشروط بشرایطی باشد که‌کدورتهای مختصر وموقتی نتواند طلاق بیجا و ناروائی را پیش‌آورد .

صاحب اختیار طلاق

ابن سینا در بارهٔ صاحب اختیار طلاق میگوید « نظر باینکه راه جدائی وطلاق باید سخت ودشوار بوده بسهولت وسرعت انجام نگیرد لازم است اززوجین، زن‌قدرت‌واختیار طلاق‌را نداشته‌باشدزیرا زن‌ازمردعقلش کمترواختلاف وتلونش بیشتراست پس‌نباید اختیار طلاق داشته‌باشد بلکه کار طلاق از ناحیه وی بر عهده حکام و قضات است وقتیکه حکام و قضات دانستند شوهر باوی بدرفتاری میکند اورا از شوهرش‌جدا و رها میسازند اما مرد که قدرت و اختیار طلاق را دارد بر وی غرامتی لازم‌است که بر آن اقدام نکند مگر بعد ازفکر وملاحظهٔ کافی و پس‌از آنکه بامرجدائی و طلاق از هر حیث راضی باشد با وجود این باز بهتر و زیباتر آنست که بصلح و سازش راهی باقی باشد و در صلح وسازش و توجیه آن مداقه شود مبادا که سبك مغزی ظهورکرده مانع از سازش باشد بلکه نه تنها سخت‌گیری در ابتداء طلاق لازم است بلکه در تکرار طلاق باید سختی و دشواری بیشتر باشد چه قدر خوب است دستور برترین وبالاترین شارع که میفرماید بعد از طلاق سوم دیگر ازدواج با آن زن بر مرد حلال نیست مگر پس از تحمل دردی که بالاتر از آن درد نباشد و آن عبارت از این است که بنکاح صحیح آن زن را کس دیگر بگیرد و با وی مقاربت صریح

بنماید وقتی که مرد ببیند اگر بزنش طلاق بدهد کس دیگر در جلوچشم او زنش‌را گرفته و محققاً با اونزدیکی خواهد نمود دیگر بسرعت وسهولت اقدام بطلاق نمیکند و بآن تصمیم نمیگیرد مگر پس از تصمیم باینکه بکلی و بطور همیشگی از وی جدا بشود و یا اینکه طلاق دادن مرد در این صورت از جهة رکاکتی باشد که برسوائی بی پروا باشد و فضاحتی که با لذت توأم باشد اقدام بنماید و این قبیل اشخاص هم از استحقاق طلب مصلحت برای آنها خارج میباشند ».



وحدت زوج و تعدد زوجات

ابن سینا در بارهٔ لزوم وحدت زوج و جواز تعدد زوجات چنین گوید :

« اشتراك در زن منفور ومبغوض انسان است وسبب ننگ بزرگ می گردد ولی اشتراك در مرد (یکمرد شوهر چند زن باشد) ننگین نیست چیزی که در آن هست سبب حسد (حسد زنها) میگردد و این حسد هم قابل اعتنا نیست زیرا این حسد از فرمانبرداری از فرمان شیطان ناشی می شود » .

اما اشتراك در زن که چند مرد در یك زن شریك باشند بدی و زیانش بقدری واضح و روشن است که محتاج بیان و اقامه دلیل و برهان نیست و هیچیك از ادیان و شرایع الهیه بآن اجازه نداده و همچنین هیچ یك از قوانین موضوعه بشر آن را تجویز ننموده و آن را مباح ندانسته است .

ولی اشتراك درمرد که چند زن دارای یك شوهر باشند ویا بعبارت دیگر یك مرد چند زن داشته باشد امری است که بمقتضای عقل و شرع هر دو جائز است مگر جائی که محذوری داشته باشد قرآن صریحاً بشرط عدم خوف از ستم در بارهٔ زنان تا چهار زن اجازه داده است .

شیخ با نظر فلسفی بموضوع نگریسته از نظر عقل جائز ومشروع بودن آنرا میگوید .

پیش از آنکه به‌بیان چگونگی نظر و بیان شیخ در این موضوع بپردازیم در اصل موضوع تااندازه‌ای سخن گفته و آنرا روشن مینمائیم.

موضوع تعدد زوجات از جمله موضوعاتی است که در هر مورد و همه جا نمیتوان جهات و حکم آنرا یکی دانست بلکه برحسب اختلاف موارد وجهات حکمش اختلاف دارد جائی زیان داشته و مستلزم مفسده و ستم بوده حکمش حرمت است مانند کسیکه زن خوب وشایسته و زاینده دارد و قدرت و تمکن نگهداری زن متعدد را ندارد و یا میترسد در بارهٔ زنان ویا یکی از آنها ستم کند و نتواند حقوق آنهارا بقانون عدل حفظ کند که دراین دو صورت بمقتضای عقل و شرع تعدد زوجات جایز نیست و جائی مصلحت داشته لازم و یا مستحب است مانند مرد جوانی که زنش بمرضی مانند سل گرفتار شود و زن هم جز شوهر کسیرا نداشته باشد که معالجه و پرستاریش کند و وسایل دیگری از بیمارستان وغیره برای معالجه وپرستاری وی نباشد واین زن هم بمرد و شوهری وی علاقه زیاد داشته باشد بطوریکه نام طلاق هم ازعوامل قوت وشدت مرض باشد واز آن‌طرف هم مرد جوان نیرومند وقوی‌المزاج برای رفع احتیاج غریزه جنسی و برای خانه‌داری و حفظ صحت مزاج و دین و اخلاق و برای تولید فرزندان و پرورش آنها بزن سالم احتیاج دارد و تمکن مالی هم دارد البته در اینصورت دیانت و اخلاق وعواطف مرد اجازه نمیدهند که زن بیمار و افتاده را طلاق داده زن دیگر بگیرد بلکه باید هم این زن را نگهدارد و هم زن دیگر بگیرد.

در این مورد که جهات ومصالح اخلاقی و اقتصادی مرد ایجاب تعدد زوجات را مینماید واجب است.

و همچنین جهات و مصالح دیگر که ببعضی از آنها ذیلا اشـاره می کنیم در بعض موارد مقتضی وجوب و یا استحباب و یا جوازش می بـاشد .

یکی از فوائد و نتائج مهم ازدواج توالد وتناسل است که موجب بقاء نوع وتکثیر جمعیت است .

گاهی مردی زنی را برای همسری خود انتخاب کرده با وی ازدواج مینماید و پس از ازدواج ومدتی آمیزش و آزمایش میبیند که ازهرحیث دارای صفات ستوده و شایسته همسری است جز اینکه عقیم و نازاد است مرد علاقه و دلبستگی بوجود فرزند دارد که تولید مثل کند و فرزندانی داشته باشد و زنش هم نازاد در آمده اگر بخواهد این زن را طلاق داده زن دیگر بگیرد میبیند زنش از هرحیث جز نازادی زن خوب و شایستهٔ همسری ومورد علاقمندی است نمیتواند و نمیخواهد از وی دل بکند و علاوه از علاقه ومحبت شخصی میبیند از لحاظ اخلاقی و نوع‌دوستی باز بنگهداری وی موظف است زیرا این زن نازاد که جز نازادی عیب دیگری ندارد حق دارد و دوست میدارد که از زندگی زناشوئی بهره‌مند گردد و از حقوق و مزایای بشریت و لذات و خوشیهای مشروع زندگی استفاده کند و لذت برد و این ازدواج که پیش آمده هر دو از آن راضی وخوشنود هستند جز اینکه برای نازادی زن از فرزند محروم میباشند و مرد هم توانائی و تمکن نگهداری این زن وگرفتن زن دیگر را که نـازاد نباشد دارد و مرد باین کار میل ورغبت دارد و زن هم برای علاقه ومحبت بشوهرش صلاح وخرسندی ویرا میخواهد و قلباً هم بازدواج دیگر وی راضی و مایل است و موضوع هوو وغیره هم نمیتواند بارکان اخلاق و

صمیمیت وی خللی متوجه سازد و یا اگر قلباً هم راضی نباشد ظاهراً نمی تواند چیزی بگوید.

پس در اینصورت حق ومصلحت مرد وزن هردو مقتضی است که مرد زن دیگری هم غیر ازاین زن بگیرد وزن تازه هم که از قضیه آگاه بوده و بمیل و رغبت حاضر بازدواج با چنین مرد میباشد.

ونیز از مواردی که مصلحت مقتضی تعدد زوجات است جائی است که عدهٔ زنان بیش ازعدهٔ مردان باشد ویا عدهٔ مردان آماده وحاضر بازدواج باندازهٔ کفایت بزنان و دختران آماده وحاضر بزناشوئی نباشد و این کاهش و کمی شماره مردان گاهی و یا همیشه برای عللی پیش میآید و از جمله این علل جهات ذیل است :

۱ ـ در اثر جنگ از مرد ها زیاد کشته شده شماره شان کاهش یابد.

۲ ـ دراثر نداشتن تمکن مالی جمعی ازمردان وجوانان ازازدواج و توانائی نگهداری زن وبچه عاجز باشند.

۳ـ مردان وجوانانی بزناشوئی حاضر نباشند اگرچه حاضر نشدنشان کاملا بیجا ومخالف عقل وشرع باشد.

پس در صورتیکه عدهٔ مردان کمتر از زنان و دختران باشد و یا عدهٔ مردها وجوانان آماده بازدواج کمتر باشد البته حقوق بشریت زنان و دختران ومصالح اخلاقی واجتماعی وصحی و اقتصادی آنان مقتضی تعدد زوجات است.

وهمچنین موارد دیگری هست که جهات ومصالح اخلاقی واجتماعی وصحی واقتصادی مقتضی تعدد زوجات میباشد.

پس این چند مورد که یادآور شدیم بخوبی اختلاف جهات و حکم موضوع تعدد زوجات را نشان داده روشن میکنند که حکم آن در همه جا یکی نیست و فکر و نظر مردمان دانشمند و خردمند را جلب و متوجه می‌نماید باینکه در اطراف این موضوع مطالعه دقیق ونظر عمیق نموده جهات و احکام مختلف مسئله را خوب دریابند و بنظر سطحی اکتفا نکنند وبیجا بقانون تعدد زوجات اعتراض نکنند وظلم انتقاد بیجا و بی منطق را برخود روا ندانند.

این مسئله از مسائل مهمی است که دانستن جهات واحکام مختلف آن درزندگی مردم آثار قوی و زیادی دارد وآنان را براه حسن استفاده از قانون و ناموس ازدواج که یکی از مهمترین ومؤثر ترین قوانین زندگی است آشنا و بینا میسازد.

و همچنین بی‌اطلاعی و بی‌خبری از جهات و احکام مختلف آن زیان فراوان دارد چه رنجها و بدبختیها در اثر این بی‌اطلاعی و بیخبری به‌بسیاری ازمردم متوجه گردیده بی‌جهت آسایش زندگی را از آنان سلب کرده‌است.

چه بسیار است شواهد این مطلب در زندگی مردم!

همین بی اطلاعی و بیخبری از جهات و مصالح موضوع است که در نظر بسیاری از مردم این موضوع رنگ دیگری غیر از آنچه که در واقع هست بخود گرفته است و درمرحلهٔ عمل هم این اشتباه زیان های گونا گون دارد.

پس برای همه‌کس که سر وکاری با این موضوع دارند لازم است

که بجهات مسئله خوب متوجه باشند وهمچنین آنانیکه میخواهند ازلحاظ علمیت بچگونگی حکم مسئله درنظرعقل وشرع واقف شوند بایددراطراف مسئله خوب دقت ومطالعه نمایند .

پس از توجه بسخنانیکه ما در اطراف این موضوع گفتیم معلوم میگردد که شیخ در این موضوع آنچنان که میبایست حق مطلب را ادا بکند نکرده تنها بهبیان اصل مشروعیت تعدد زوجات اکتفا نموده است و شاید علتش این بوده که در زمان وی حس بدبینی بقانون تعدد زوجات و اعتراض بآن دیده نشده و فقط آنچه دیده حسد و هووگری زنها بوده که بآن اشاره ونکوهش کرده است .

خرج زن

شیخ در بارهٔ خرج و نفقهٔ زن میگوید : « خرج و نفقه زن برعهدهٔ مرد است ـ مرد باید متکفل مخارج زن باشد و در عوض این خرج و تکفل مرد هم صاحب اختیار زن است وزن اختصاص بمرد دارد ونمیتواند با دیگری ازدواج بکند و یا دیگری را بخود راه دهد » .

صیانت زن

ابن‌سینا در بارهٔ حفظ و صیانت زن میگوید « از جمله حقوق زن صیانت و حفظ اوست که مرد ویرا از فریب و خیانت دیگران مصون بدارد زیرا زن در شهوت با مرد شریك است و جداً جالب توجه بوده مردها را بسوی خود میخواند و با این وصف زود هم فریب میخورد و کمتر فرمانبر عقل میباشد » .

بدیهی است که زنان از بهترین وسایل لذت و خوشی مردان میباشند و میل بزن در مرد طبیعی است مردمان خردمند و دیندار این احتیاج را بوسیله ازدواج مرتفع میسازند و اگرهم زن نداشته باشند بزن مردم طمع نمیکنند و بالعکس مردمان بی‌خرد و بی‌دین اگرهم زن داشته باشند باز طمع و خیانتشان بزن دیگران ممکن بوده هیچگاه بآنها نمیشود اطمینان کرد و از آنان ایمن گردید لذا برهرمرد لازم است که در حفظ و صیانت زن مراقبت کامل نموده ویرا از شر و آسیب و خیانت این خائنان مصون بدارد و او را آنگونه نگهدارد که مردمان بد دسترس باو نداشته باشند و نتوانند بفکر خیانت بیفتند .

این وظیفه و تکلیف در بارهٔ نگهداری زن از مهمترین وظایف و تکالیف مرد است خیر وسود و تأمین مصالح زندگی زناشوئی و خانوادگی بسته بانجام این وظیفهٔ پراهمیت است .

اگر درانجام این وظیفه وعمل باین تکلیف مسامحه وسهل‌انگاری



شود زن بازیچه هوی‌وهوس مردمان بد وخائن قرارگرفته همه مصالح و منافع زندگی زناشوئی و خانوادگی خلل پذیرفته بالاخره از بین خواهد رفت و ننگ و رسوائی و خواری و بدبختی جای‌گزین آنها خواهد بود.

سرانجام کار زن بی‌عفت و بی‌شرافت و بدکار معلوم است که چه خواهد بود و چه فضاحت و خسارت بمرد متوجه خواهد ساخت .

البته معلوم و مسلم است که زن باید دارای صفت عفت و عصمت بوده همین صفت ستوده نگهبان وی باشد ولی اینهم معلوم ومسلم است که این گوهر گرانبها مانند دیگر گوهرهای قیمتی‌مادی ومعنوی انسان محتاج حفظ و حراست است اگر حفظ وحراست نشود از دستبرد غارتگران و خائنان مصون نخواهد ماند جسم و روح آدمی هر چند سالم و قوی باشد اگر درحفظ این سلامتی ونیرومندی مراقبت ومواظبت نشود ودر عرضهٔ خطر و آسیب قرارگیرد ممکن است همان جسم وروح سالم وقوی چنان زیان و آسیب بیند و ضعیف وبیمار گردد که جبران نپذیرد وسبب مرگ گردد و همچنین صفات نفسانی انسان هرچند قوی و راسخ باشد اگر در برابر عوامل تغییر واسباب تبدل قرارگیرد تغییر پذیر است .

حفظ و حراست صفات ستوده و اخلاق حمیده که تغییر نپذیرد و از دست نرود مانند کسب وتحصیل آنها مهم و شایان هرگونه مواظبت و مراقبت است .

آنانیکه محاسب نفس و مراقب اخلاق خود میباشند میدانند که شهوت و غضب و هوی وهوس برای خراب کردن پایه فضایل انسانیت و صفات و اخلاق پسندیده آدمیت چه دشمنان قوی و پرحیله میباشند و با اندك غفلت چگونه آدمی را فریب داده وبرا بسوی پرتگاه میکشانند و

با مختصر غفلت این دشمنان پرخطر بوجود آدمی حمله میکنند تاچه رسد باینکه آدمی بخود مغرور گشتهٔ بکلی از دشمنی و خطر و آسیب وحیله و نیرنگ آنها غافل باشد.

خلاصه انسان نباید مغرور باشدو از خطر و آسیب شهوت وغضب وهوی وهوس که باضعف ایمان وتقوی قوت می‌گیرند غفلت ورزد وهمیشه باید بیدار وهشیار ومراقب حیثیت و شئون زندگی خود و کسانش باشد، خاصه در بارهٔ زنش که وجودی لطیف و زیبا و جالب توجه و دلربا بوده بیشتر مورد سوء قصد خائنان شهوتران میگردد و ممکن است حیله و نیرنگ این خائنان بسهولت خرد و اندیشهٔ ویرا مغلوب سازد.

پایان

